

رباعیات

منسوب بہ:

خواجہ عبداللہ انصاری

بکوش

محمود مدبری



کتابفروشی زوار



کتابفروشی زوار

ریال

۴۵۰ / ۲۲,۴



رباعیات

منسوب به:

خواجہ عبداللہ انصاری



بکوشش

محمود مدبری



کتابفروشی زوار



کتابفروشی زوار

محمود مدبری

رباعیات منسوب به خواجه عبدالله انصاری

چاپ اول ۱۳۶۱

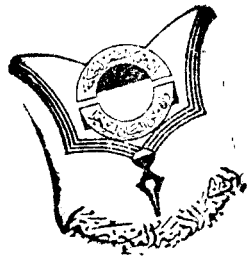
تیراژ ۲۰۰۰

چاپ نقش جهان



فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۹ - ۵	پیشگفتار
۶۴ - ۱۰	رباعیات
۸۷ - ۶۵	تعلیقات و حواشی
۱۰۹ - ۸۹	فهرست لغات و ترکیبات
۱۱۰	فهرست اعلام



اگر بر هوا پری مگسی باشی
اگر بر آب روی خسی باشی
دلی به دست آور تا کسی باشی

خواجه عبدالله انصاری

امام ابواسمعیل عبدالله بن ابی منصور محمد بن ابی معاذ علی بن محمد بن احمد بن علی بن جعفر بن منصور بن مت الخزر جی الانصاری الهروی، ملقب و مشهور به شیخ الاسلام و پیر هرات، در دوم شعبان سال ۳۹۶ در قهندر هرات متولد شد. دوران کودکی و نوجوانی را نزد پدرش و علمای بزرگ شافعی مذهب به تحصیل علم و ادب و فقه پرداخت اما خود مذهب حنبلی را اختیار نمود تا جائی که از متعصبین و مروجین آن گردید. حافظه قوی و نیروی بیان خواجه باعث می شد که با بهیاد داشتن هزاران بیت عربی و امثال و اقوال گوناگون، مجالس پرشوری به وجود آید و بحثها و مجادله‌های بسیاری با علمای بزرگ درگیرد. درباب این موضوع حکایات فراوانی در کتابها نقل گردیده است، از جمله بحث و ملاقات با سلطان آلب ارسلان و خواجه نظام الملك وزیر و امرا و فقها و صوفیان آن روزگار. بارها نیز از هرات تبعید شد تا قائله‌ها پایان پذیرد. وی

۱- مت انصاری از فرزندان ابویوب انصاری بود. و ابویوب از صحابه معروف است که حضرت رسول (ص) هنگام هجرت به مدینه در منزل او فرود آمد.

مسافرت‌هایی نیز به شهرهای نیشابور و طوس و بسطام نمود و در سال ۴۲۳ به هنگام بازگشت از سفر حج به زیارت ابوالحسن خرقانی صوفی و عارف بزرگ آن عهد شتافت. این ملاقات تأثیر بسیاری در اندیشه و ذوق عرفانی او بد جای گذاشت. از نام‌آوران دیگری که خواجه با آنان ملاقات کرد شیخ ابوسعید ابوالخیر صوفی و شاعر عالی‌قدر قرن پنجم هجری است. در عهده‌ی که مباحثات کلامی عجیبی میان فرق و مذاهب مختلف در گرفته بود، خواجه عبدالله مبارزه‌ای جدی با علم کلام را آغاز کرد. بالاخره در صبح روز جمعه ۲۲ ذی‌الحجه سال ۴۸۱ هجری بسن ۸۵ سالگی در حالیکه نابینا بود وفات یافت و در قریه گازرگاه در نزدیکی شهر هرات به خاک سپرده شد. اکنون آنجا دارای گنبد و بارگاه و محل زیارت عموم است.

خواجه به دو زبان فارسی و عربی و لهجه شیرین هروی قدیم تسلط داشت و آثار متنوعی پدید آورد. تصوف او بر محمل شریعت است و در این مکتب پیرو کسانی چون ابونصر سراج صاحب اللمع، ابوبکر محمد کلابانی صاحب التعرف، ابوعبدالرحمن سلمی صاحب طبقات الصوفیه و امام ابوالقاسم قشیری صاحب رساله‌القشیریه می‌باشد. آثار چندی از وی باقی مانده و یا به او منسوب است که عبارتند از:

ذم الکلام واهله، به زبان عربی در رد کلام معتزله و اشعریان.
منازل السائرین، به زبان عربی که در اواخر عمر به خواهش شاگردانش تألیف نمود و شروع متعددی بر آن نوشته شده است از جمله شرح معروف کمال عبدالرزاق سمرقندی.

طبقات الصوفیه: خواجه کتاب معروف ابوعبدالرحمن سلمی را در مجالس خود تدریس و املا می‌نمود و یکی از شاگردانش پس از درگذشت او آنها را به لهجه هروی جمع آورده و ساخته و پرداخته است. این کتاب در ذکر احوال مشایخ و بزرگان صوفیه می‌باشد که خود منبع و مأخذ نفعات الانس جامی قرار گرفته است.

تفسیر قرآن، که به شیوه‌ای عرفانی بوده و چهل سال بعد از او میبیدی صاحب کشف الاسرار از آن در کتاب بزرگ خود استفاده‌ها کرده و مقدمات اندکی نیز از آنرا نقل نموده است.

انوارالتحقیق، رحل‌الرسول، رساله اربعین، رساله واردات، کتبه السالکین، الهی‌نامه، دل و جان، قلندرنامه، محبت‌نامه، هفت حصار، نصایح

خطاب به نظام الملك، مقامات یا مقولات، گنجنامه، رساله مفصله، صدمیدان، زادالعارفین، ملفوظات، مناجات، مختصر فی آداب الصوفیه و السالکین لطریق الحق، قصیده فی الاعتقاد، مناقب امام احمد حنبل.

شیوه خواجه در رسالات فارسی به کاربردن سجع و گاهی وزن است که در دوره او سابقه نداشته و بعدها سعدی در گلستان آنرا به اوج رساند. نکته‌ای را که باید متذکر شد اینست که در انتساب بعضی ازین رسائل به خواجه جای تردید است. تعدادی از آنها خلاصه و یا تغییر شکل یافته یکدیگرند. کتاب گنجنامه که در آن اشعار بسیاری نیز وارد شده خود نسخه‌ای ناقص و دستکاری شده از مرصادالعباد نجم‌الدین رازی صوفی قرن هفتم می‌باشد. به نظر می‌رسد که شخصی در قرون بعد نسخه بی‌سروتهی از مرصاد را یافته و به خاطر شباهتش به آثار خواجه اشعاری از فردوسی و سعدی و نظامی و احیاناً از خود بدان افزوده و بدین ترتیب این اشتباه در انتساب تا به امروز ادامه یافته است.

در این رسالات اشعار بسیاری به صورت قصیده، غزل، قطعه، رباعی، دوبیتی و تک‌بیتی و مثنوی وجود دارد که در اغلب آنها نیز تخلص «پیر انصاری» «انصاری» «پیر هرات» به چشم می‌خورد. و باعث شده که بسیاری آن ابیات را از خواجه بدانند. 'نگاهی کوتاه به این شعار به سادگی می‌توان یافت که آنها از خواجه نیست و متعلق به قرن هفتم یا هشتم به بعد می‌باشد.

هنگامی که اشعار شاعران قرن چهارم و پنجم را از کتابهای مختلف جمع‌آوری می‌کردم به این اشعار انتسابی برخوردارم و بهتر آن دیدم که فقط رباعیها را آن هم به صورت جداگانه همراه با توضیحات و فهرس عرضه دارم تا مورد استفاده صاحبان ذوق و تحقیق قرار گیرد. اکثر این رباعیها به شاعران دیگر نیز منسوب است و در دیوان آنها وارد شده است.

رباعیهای زیر به نام شیخ ابوسعید ابوالخیر در کتاب «سخنان منظوم شیخ ابوسعید» آمده است: شماره های ۱-۴-۷-۸-۹-۱۹-۲۴-۲۵-۳۲-۳۴-۵۷-۶۸-۸۲-۸۴-۹۱-۹۸-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۴-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۸-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۷-۱۴۱-۱۴۵-۱۶۳-۱۶۵-۱۷۰-۱۷۴-۱۸۲-۱۸۶-۱۸۷-۱۹۱-۲۰۰-۲۰۳-۲۱۳-۲۱۴-

۲۱۵.

به نام باباافضل در دیوان او، شماره‌های: ۱ - ۵ - ۸ - ۲۵ -
 ۴۶ - ۵۷ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۸ - ۷۵ - ۹۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۱۹ -
 ۱۵۴ - ۱۶۲ - ۱۷۰ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۲۰۰ - ۲۱۳.
 به نام مولانا جلال‌الدین در کلیات شمس، شماره‌های: ۲۴ - ۶۲ -
 ۷۲ - ۸۴ - ۱۳۵ - ۱۶۹ - ۱۸۸ - ۱۹۲.
 به نام عین‌القضاة همدانی در احوال و آثار عین‌القضاة، شماره‌های:
 ۵ - ۵۳ - ۵۸ - ۸۹ - ۱۲۷ - ۱۳۸ - ۱۴۸ - ۱۷۵ - ۱۹۴ - ۲۱۱.
 به نام سنائی در دیوان او، شماره‌های: ۲۳ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۸ -
 ۴۷ - ۶۲ - ۱۱۵ - ۱۶۱.

رباعیهای زیر در مرصادالعباد نجم‌الدین رازی بدون ذکر نام قائل
 آمده است: ۸ (بار ۲) - ۲۲ - ۲۴ - ۳۳ - ۵۶ (بار ۲) - ۵۷ (بار ۲)
 ۶۲ - ۷۲ - ۷۳ - ۸۱ - ۸۳ - ۹۴ - ۱۰۳ (بار ۲) - ۱۰۵ - ۱۰۸ -
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۴۷ - ۱۵۴ - ۱۵۸ - ۱۵۹ -
 ۱۶۸ - ۱۶۹ (بار ۲) - ۱۷۳ - ۱۷۷ - ۱۸۹ - ۱۹۶ - ۲۰۲.
 رباعیهای زیر در سوانح احمد غزالی بدون نام گوینده آمده است:
 ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۳۳ - ۱۵۸ - ۱۶۸.

به نام عمر خیام نیشابوری، سیف‌الدین باخرزی، نجم‌الدین کبری،
 مجدالدین بغدادی، شمس مغربی و دیگران نیز رباعیاتی آمده است.
 در گذشته معمول بود که اگر شعری به سبک شاعری نزدیک بود آنرا
 به نام او می‌آوردند. این کار خصوصاً در رباعی دیده می‌شود. مثلاً اغلب
 رباعیاتی که با محتوی فلسفی و خوش‌باشی است به خیام و باباافضل منسوب
 است. در مورد عرفا و شاعران عارف کار دشوارتر است. یکی از
 خصوصیات مهمی که در سخنان خواجه عبدالله انصاری وجود دارد راز
 و نیاز و دعا و مناجات است. به همین سبب رباعیاتی که دارای این ویژگی
 است به نام او نیز ثبت نموده‌اند.

در ۲۱۷ رباعی که از میان آثار منتسب به خواجه گردآوری گردید
 گاهی به علل گوناگون یکدستی در مضمون و شکل از بین می‌رود. این
 اشعار در مجموعه‌های قدیم‌تر یافت نمی‌شوند.

در تعلیقات بر این رباعیها ابتدا مأخذ رباعی با صفحه مربوطه‌اش
 و سپس اختلاف ضبط لغات در هر مأخذ در میان دو قالب نوشته شده است.
 در صورت لزوم نیز توضیحاتی از کتابها افزون گردید. در پایان فهرستی

از لغات و ترکیبات و اعلام برای مزید استفاده طالبان اضافه شده است. شماره‌ای که در مقابل لغات و اعلام نوشته شده شماره رباعی در متن است. در گردآوری این رباعیها غیر از تذکره‌ها و کتابهای دیگر از کتابها و رسائل منسوب به خواجه که در زیر می‌آید سود جستهم:

رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری (شامل: رساله دل و جان، رساله واردات، رساله کنزالسالكين، رساله قلندرنامه، رساله هفت حصار، رساله محبت‌نامه، رساله مقولات، رساله الهی‌نامه) به تصحیح و مقابله وحید دستگردی.

مناجات خواجه عبدالله به انضمام مقالات و مقولات به تصحیح حامد ربانی. گنج‌نامه، چاپ افغانستان - ملفوظات چاپ افغانستان. زادالعارفین، پیراسته مراد اورنگ.

مجموعه رسائل خواجه عبدالله، به تصحیح محمد شیروانی. سخنان خواجه عبدالله انصاری (منقولات میبیدی)، به کوشش دکتر شریعت.

۶۱۸۸۱۸

محمود مدبری

رباعیات

۱

بازآ بازآ هر آنچه هستی بازآ
گر کافر و گبر و بت پرستی بازآ
این درگه ما درگه نومیدی نیست
صدبار اگر توبه شکستی بازآ.

۲

یارب مکن از لطف پریشان ما را
هر چند که هست جرم و عصیان ما را
ذات تو غنی و ما همه محتاجیم
محتاج به غیر خود مگردان ما را.

۳

بی گریه مجوی رتبت یحیی را
کی فهم کنی تو رتبت علیا را
دریای ازل محیط بی پایانست
ای پشه چه لایقی تو این دریا را.

۴

در کعبه اگر دل سوی غیر است ترا
طاعت گنهدت و کعبه دیر است ترا
گر دل بحق است و ساکن بتکده‌ای
خوش باش که عاقبت بخیر است ترا.

۵

عیب است بزرگ بر کشیدن خود را
وز جمله خلق بر گزیدن خود را
از مردمک دیده بیاید آموخت
دیدن همه کس را و ندیدن خود را.

۶

خون شد جگرم ز غصه خویش مرا
از بیم رهی که هست در پیش مرا
هرگز نرسد به نوش توحید دلم
تا کزدم نفس می زند نیش مرا.

۷

یارب به محمد و علی و زهرا
یارب به حسین و حسن این آل عبا
کز لطف بر آرزو حاجتم در دو سرا
بی منت خلق یا علی اعلی.

۸

ای کرده غمت غارت هوش دل ما
درد تو شده خانه فروش دل ما
سری که مقربان از آن محرومند
عشق تو فرو گفت به گوش دل ما.

۹

یارب ز کرم دری به رویم بگشا
راهی که در او نجات باشد بنما
مستغنیم از هر دو جهان کن به کرم
جز یاد تو هر چه هست بر از دل ما.

۱۰

کردیم چو ما سفر ازین دار فنا
بگذاشته با شما مقام و ما و ا
ما خود بگذشتیم به هر حال که بود
من بعد بر امتان من و او یلا.

۱۱

از ابر دودیده می رود ژاله شب
از باغ دلم شکفته شد لاله شب
ای دولت و اقبال تو در روز نشور
گر دست دهد ترا شبی ناله شب.

۱۲

۱۲

حق را به دلیل فیلسوفان مطلب
دین را بجز از حدیث و قرآن مطلب
کشتی تو شرع و نوح تو قرآن است
بی این دو نجات خود ز طوفان مطلب.

۱۳

ای دل تو ز خلق هیچ یاری مطلب
وز شاخ برهنه سایه‌داری مطلب
عزت ز قناعت است و خواری ز طمع
با عزت خود بساز و خواری مطلب.

۱۴

یارب بنما مرا رهی سوی نجات
محتاج توام چه در حیات و چه ممات
از جرم و گناه من سراسر بگذر
شرمنده مکن مرا به روز عرصات.

۱۵

آن کس که جمال عشق دید و شناخت
معشوقه نشان کرد که عشقش شناخت
چون او همگی دید که بایست شناخت
معشوقه و دون عشق در عشق شناخت. (?)

۱۶

من بندهٔ عاصیم رضای تو کجاست
تاریک دلم نور و ضیای تو کجاست
ما را تو بهشت اگر به طاعت بخشی
آن بیع بود لطف و عطای تو کجاست؟

۱۷

آزار و جفا و حیلها خوی تو است
عاشق کشتن رسم سر کوی تو است
هر روز جفا کنی و عذر آغازی
عذر تو عذار عنبرین بوی تو است.

۱۸

گنج ازلی که هست زیر لب تست
وز دوزخ حق ترا نصیبه تب تست
شمع شب گور و عزت روز نشور
ای خواجه اگر تو طالبی در شب تست.

۱۹

یارب چه شود اگر مرا گیری دست
کز بار گنه شد تن مسکینم پست
گر در عملم آنچه ترا شاید نیست
اندر کرمت آنچه مرا باید هست.

۲۰

در بار گهت سگان ره را بارست
سگ را بارست و سنگ را دیدارست
من سنگدل و سگ صفت از رحمت تو
نومید نیم که سنگ و سگ را بارست.

۲۱

در عشق تو خوشدلی ز من بیزارست
رو شاد نشین که بر مرادت کارست
تو کشتن من می طلبی این سهل است
من وصل تو می جویم این دشوارست.

۲۲

مقصود دل و مراد جانی عشقست
سر مایه عمر و زندگانی عشقست
آن عشق بود کز و بقا یافته خضر
یعنی که حیات جاودانی عشقست.

۲۳

ز آن روی که راه عشق راه تنگست
نه با خودمان صلح و نه با کس جنگست
شد در سر نام و ننگ عمر همه کس
ای بیخبران چه جای نام و ننگست.

۲۴

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست
تا کرد مرا تهی و پرکرد ز دوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت
نامی است زمن بر من و باقی همه اوست.

۲۵

چشمی دارم همه پر از صورت دوست
با دیده مرا خوش است تا دوست در اوست
از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست
یا اوست به جای دیده یا دیده خود اوست.

۲۶

گر درد دهد به ما و گر راحت دوست
از دوست هر آنچه آید نیکوست (?)
ما را نبود نظر به نیکی و بدی
مقصود رضا و خشنودی اوست. (?)

۲۷

اندر ره عشق حاصلی باید نیست
در گوی امید منزلی باید نیست
گفتی که به صبر کار تو نیک شود
با صبر تو دانی که دلی باید نیست.

۲۸

ما را سر و سودای کسی دیگر نیست
در عشق تو پروای کسی دیگر نیست
جز تو دگری جای نگیرد در دل
دل جای تو شد جای کسی دیگر نیست.

۲۹

در کوی تو گر کشته شوم باکی نیست
کو دامن عشقی که برو چاکی نیست
يك عاشق آزاده نبینی به جهان
کز باد بلا بر سر او خاکی نیست.

۳۰

هر کس که همیشه بر مرا دل رفت
از خانه عمر خویش بی حاصل رفت
و آنکس که برای نفس برگشت ز حق
سرگشته و حیران شد و بر باطل رفت.

۳۱

گر از پی شهوت و هوا خواهی رفت
از من خبرت که بینوا خواهی رفت
بنگر که کنی و از کجا آمده‌ای
می‌دان که چه می‌کنی کجا خواهی رفت.

۳۲

یار آمد و گفت خسته می دار دلت
دایم به امید بسته می دار دلت
ما را به شکستگان نظرها باشد
ما را خواهی شکسته می دار دلت.

۳۳

آتش در زن ز کبریا در کویت
تاره نبرد هیچ فضولی سویت
و آن روی نکو ز ما میوش از مویت
زیرا که به ما دریغ باشد رویت.

۳۴

ای در تو عیانها و نهانها همه هیچ
پندار و یقینها و گمانها همه هیچ
از ذات تو مطلقا نشان نتوان داد
کآنجا که تویی بود نشانها همه هیچ.

۳۵

اندر همه عمر من شبی وقت صبح
آمد بر من خیال آن راحت روح
پرسید زمن که چون شدی ای مجروح
گفتم که ز عشق تو همین بود فتوح.

۳۶

جز عشق تو بر ملك دلم شاد مباد
وز راز من و تو خلق آگاه مباد
کوتاه نشود عشق توام زین دل ریش
دستم ز سر زلف تو کوتاه مباد.

۳۷

آمد شد من جز به وثاق تو مباد
جان در تن من جز به فراق تو مباد
بیچارگی و غریبی و شاهی تو
شاید که بود درو فراق تو مباد.

۳۸

نور چشمم خاك قدمهای تو باد
آرام دلم زلف بخمهای تو باد
در عشق تو داد من ستمهای تو باد
جانی دارم فدای غمهای تو باد.

۳۹

هر غم که ز گیتی متطالع گردد
در دم به من سوخته واقع گردد
صبح فرج از مطلع امید مگر
در طالع من نیست که طالع گردد.

۴۰

نفسی دارم که هر نفس مه گردد
گفتم که ریاضتش دهم به گردد
چندانکه به جهد لاغرش گردانم
از يك سخن فضول فر به گردد.

۴۱

با صنع تو هر مورچه رازی دارد
با شوق تو هر سوخته سازی دارد
ای خالق ذوالجلال نومید مکن
آنرا که به در گهت نیازی دارد.

۴۲

گر باد صبا بر سر زلفت گذرد
از باد صبا عاشق تو رشك برد
ورهیچ کسی ز خلق در تو نگرد
بر خود دل من جامه هستی بدرد.

۴۳

عمرم به غم دینی دون می گذرد
هر لحظه ز دیده سیل خون می گذرد
شب خفته و روز مست و هر صبح خمار
اوقات شریفین که چون می گذرد.

۴۴

ای ذات تو بر کل ممالک شده فرد
سر بر خط فرمان تو دارد زن و مرد
گر جمله کاینات کافر گردند
بردامن کبریات ننشیند گرد.

۴۵

ای هرچه ترا مراد آن باید کرد
دیدار تو آفتاب جان باید کرد
گر کار به رسم پاسبان باید کرد
جان در سر کار دوستان باید کرد.

۴۶

من بی تو نمی قرار نتوانم کرد
احسان ترا شمار نتوانم کرد
گر برتن من زبان شود هر مویی
یک شکر تو از هزار نتوانم کرد.

۴۷

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد
دانم که زمانه را زبون خواهی کرد
گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد
یارب چه جگرهاست که خون خواهی کرد.

۲۸

پروانه به جان اگر چه آتش گیرد
جز صورت از خیال یار نپذیرد
بر شمع چو عاشق است پروانه به طبع
گرد سر او گردد و پیشش میرد.

۴۹

هر درد که زین دلم قدم بر گیرد
دردی دگرش بجای دربر گیرد
ز آن باهر درد صحبت از سر گیرد
کآتش چو به سوخته رسد در گیرد.

۵۰

عاشق چودل از وجود خود بر گیرد
اندر دو جهان دوزلف دلبر گیرد
والله که عجب نباشد ار دلبر گیرد
او را به کمال لطف دربر گیرد.

۵۱

از آتش شهوت جگرم می سوزد
وز حرص و هوا مغز سرم می سوزد
چون پاک شود [دلم] که این نفس پلید
هر لحظه به نوع دیگرم می سوزد.

۵۲

آن کس که به بندگی قرارش باشد
با نیک و بد خلق چه کارش باشد
گر بنده‌ای اختیار در بانی کن
آن خواجه بود که اختیارش باشد.

۵۳

آنها که براق عشق حائل باشد
معشوقه بدو به طبع مائل باشد
بی زحمت نیستی وجود پاکش
مر هستی را همیشه مائل باشد.

۵۴

عاشق نبود هر آنکه با جان باشد
جان را چه محل بود که جانان باشد
در عشق همیشه عهد و پیمان باشد
یا این باشد به عشق یا آن باشد.

۵۵

آنجا که عنایت خدایی باشد
فسق آخر کار پارسایی باشد
و آنجای که قهر کبریایی باشد
سجاده نشین کلیسیایی باشد.

۵۶

حاشا که دلم از تو خدا تاند شد
یا با کس دیگر آشنا تاند شد
از مهر تو بگسلد کرا دارد دوست
از کوی تو بگذرد کجا تاند شد؟

۵۷

از شبنم عشق خاک آدم گل شد
صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
سرنشتر عشق بر برگ روح زدند
یک قطره فرو چکید و نامش دل شد.

۵۸

تا قبله عشاق جهان روی تو شد
روی بت و بتگران همه سوی تو شد
چو گان سرزلف تو رهبان چو بدید
انگشت بر آورد یکی گوی تو شد.

۵۹

او نیک و بد ترا نکو می داند
تو خواه بگو خواه مگو می داند
تو بنده با نیاز و او بنده نواز
گر می کشد و می کشد او می داند.

۶۰

در عشق تو شادی و غم هیچ نماند
با وصل تو سوز و ماتمم هیچ نماند
يك نور تجلی توام کرد چنانك
از نيك و بدو بیش و كمم هیچ نماند.

۶۱

سالك به غم تو خشك لب می ماند
شیدای تجلیات شب می ماند
جانی که زسوز روز حظی خواهد
پیوسته نیازمند تب می ماند.

۶۲

پوشیده مرقعند این خامی چند
بگرفته ز طامات الف لامی چند
نا رفته ره صدق و صفا گامی چند
بدنام کننده نکونامی چند.

۶۳

تو راه نرفته‌ای از آن ننمودند
ورنه که زداین در که درش نگشودند؟
برخیز به اخلاص تو اندر ره دین
درنه قدمی چوره به تو بنمودند.

۶۴

از دولت تو شکر به پیمانہ برند
وز کوی تو عاشقان دیوانہ برند
در کوی تو آتشی است ما را زان شمع
از پیش درت بسان پروانہ برند.

۶۵

يك قوم در اختيار خود بيخبرند
يك قوم در اختيار حق بر خطرند
بگذشته زهر دوراه قومی دگرند
کز خود نه به خویشتن همی در گذرند.

۶۶

پیوسته دلم دم از رضای تو زند
جان در تن من نفس برای تو زند
گر بر سر خاك من گیاهی روید
از هر برگش بوی وفای تو زند.

۶۷

آن کس که ترا شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند؟
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی
دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟

۶۸

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند
گرد در بام دوست پرواز کنند
هر جا که دری بود به شب در بندند
الا در دوست را که شب باز کنند.

۶۹

خوبان صنما عتاب چندین نکنند
هر روز یکی اسب جفا زین نکنند
عاشق کشی و دل ببری هر دو بهم
با دلشدهگان و دلبران این نکنند.

۷۰

اندر ره فقر دیده نادیده کنند
هر چه نه حدیث اوست نشنیده کنند
خاک ره او باش که شاهان جهان
خاک قدمش چو سر مه در دیده کنند.

۷۱

آنها که مدام از پی این کار شوند
در کشتن این نفس ستمکار شوند
در پوست هزار اژدها خفته نزار
چون مرگ در آید همه بیدار شوند.

۷۲

ای دل این ره به قیل و قالت ندهند
جز بر در نیستی و صالت ندهند
و آنگاه در آن هوا که مرغان ویند
تا با پروبالی پروبالت ندهند.

۷۳

یاری که همیشه در وفای ما بود
کارش همه جستن رضای ما بود
بیگانه چنین شد که نمی داند کس
کو در همه عمر آشنای ما بود.

۷۴

گر سالک شبروی شبی مست بود
چندی نبود آنکه درو هست بود
ای شبرو سالک آتش دوزخ ما
خوش باش که پیش خدمتت پست بود.

۷۵

چون نیستی تو محض اقرار بود
هستی تو سرمایه انکار بود
هر کس که ز نیستی ندارد بویی
کافر میرد اگر چه دیندار بود.

۷۶

صدسال در آتشم اگر مهل بود
آن آتش سوزنده مرا سهل بود
با مردم نااهل مبادم صحبت
کز مرگ بتر صحبت نااهل بود.

۷۷

در شب دل زنده را به حق میل بود
در دیده شبروان او سیل بود
بر روز مفاخرت کنی می شاید
ای شب چو چراغ تو «قم اللیل»^۱ بود.

۷۸

تا با سگ نفس همنشین خواهم بود
در خرمن شرك خوشه چین خواهم بود
بسیار بکوشیدم به می نشود
تا آخر عمر همچنین خواهم بود.

۷۹

این مرتبه را بلند و پستی نبود
خودبینی و خویشتن پرستی نبود
در هر قدمی ز نیست بینی اثری
جایی برسی که نام هستی نبود.

۱ - سوره المزمل (۷۳) آیه ۲.

۸۰

بی حکم تو چرخ یک زمانی نبود
بی امر تو خلق را زبانی نبود
گر بگذری از کرده و ناکرده من
من سود کنم ترا زبانی نبود.

۸۱

خاک آدم هنوز نایبخته بود
عشق آمده بود در دل آویخته بود
این پاره چو شیر خورده بودم خوردم
گوئی می [و] شیر باهم آمیخته بود.

۸۲

در باغ روم کوی توام یاد آید
بر گل نگرم روی توام یاد آید
در سایه سرو اگر دمی بنشینم
سرو قد دلجوی توام یاد آید.

۸۳

آن روز که کار وصل را ساز آید
وین مرغ ازین قفس به پرواز آید
از شه چو صفیر «ارجعی»^۱ روح شنید
پرواز کنان به دست شه باز آید.

۱ - سوره الفجر (۸۹) آیه ۲۸.

۸۴

در دوزخ اگر وصل تو در چنگ آید
از حال بهشتیان مرا ننگ آید
ور بی تو به صحرای بهشتم خوانند
صحرای بهشت بردلم تنگ آید.

۸۵

گردامن دیدار تو در چنگ آید
سهل است که پای عمر بر سنگ آید
هر چند گدای کوی عشقم حقا
از جمله جهان بی تو مرا ننگ آید.

۸۶

چندان که مرا ز حسن دلبر باید
او را ز من شکسته هم بر باید
چون ناز و را نیاز من در بایست
بس مرتبه نیاز برتر باید.

۸۷

جوینده تو همچو تو فردی باید
آزاد ز هر علت و دردی باید
زان می نرسد به وصل تو هیچ کسی
کاندر خور غمهای تو مردی باید.

۸۸

دانی که ترا عشق چه می فرماید
گر نفس و هوا را بکشی می شاید
در بند هوای نفس اماره مباش
تا بر تو در صفای دین بگشاید.

۸۹

در آینه گر یا نظر فرماید
ما را ز وجود ما حذر فرماید
ترسم که چو دید خوبی حضرت خود
ما را ز در خویش سفر فرماید.

۹۰

از پی ادبی کسی به جائی نرسید
دری است ادب به هر گدائی نرسید
سررشته ملک پادشاهی ادب است
تاجی است که جز به پادشائی نرسید.

۹۱

یارب به دلم غیر خودت جامگذار
در دیده من گرد تمنا مگذار
گفتم گفتم زمن نمی آید هیچ
رحمی رحمی مرا به من وامگذار.

۹۲

درویش برو حق عبادت بگزار
شکر کرمش در همه ساعت بگزار
ای آنکه توانگری و نعمت داری
شکرانه نعمتش به طاعت بگزار.

۹۳

در بادیه وصال آن شهره نگار
جانبازانند عاشقان رخ یار
ماننده منصور انا الحق گویان
در هر کنجی هزارسر بر سر دار.

۹۴

دی با دم عیش خویش در روی نگار
امروز غم غریبی و فرقت یار
ای گردش ایام ترا هر دو یکی است
جان برسر امروز نهم دی باز آر.

۹۵

یارب به دو نور دیده پیغمبر
یعنی به دو شمع دو دمان حیدر
بر حال من از عین عنایت بنگر
دارم نظر آنکه نیفتم ز نظر.

۹۶

ای بر سر سروران عالم سرور
وای صاحب معراج لوای کوثر
در هر دو جهان مراد و مقصود تویی
مقصود رها کنم شوم جای دگر.

۹۷

گفتی مگذر به کوی ما در مخمور
تا کشته نشی که خصم ما هست غیور
گویم سخنی بتا که باشم معذور
در کوی تو کشته به که از روی تو دور.

۹۸

در بار گه جلالت ای عذرپذیر
در یاب که من آمده ام زار و حقیر
از تو همه رحمت است و از من تقصیر
من هیچ نیم همه تویی دستم گیر.

۹۹

گفتم که چو زیرم و به دست تو اسیر
بنواز مرا مزن تو ای بدرمنیر
گفتا که ز زخم من تو آزار مگیر
در زخمه بود همه نوازیدن زیر.

۱۰۰

ای فضل تو دستگیر من دستم گیر
سیر آمده ام ز خویشتن دستم گیر
تا چند کنم توبه و تا کی شکنم
ای توبه‌ده و توبه‌شکن دستم گیر.

۱۰۱

ای سر تو در سینه هر محرم راز
پیوسته در رحمت تو بر همه باز
هر کس که به درگاه تو آورد نیاز
محروم ز درگاه تو کی گردد باز.

۱۰۲

در هر سحری با تو همی گویم راز
بر درگاه تو همی کنم عرض نیاز
بی منت بندگانت ای بنده نواز
کار من بیچاره سرگشته بساز.

۱۰۳

بازی بودم پریده از عالم راز
تابو که برم ز شیب صیدی به فراز
اینجا چون یافتم کسی محرم راز
ز آن در که در آمدم بدر رفتم باز.

۱۰۴

ای زاهد خودبین که نه‌ای محرم راز
چندین به‌نماز و روزه خویش مناز
کارت ز نیاز می‌گشاید نه‌نماز
بازیچه بود نماز بی‌صدق و نیاز.

۱۰۵

آن دل که تو دیده‌ای فگارست هنوز
در عشق تو با ناله زارست هنوز
و آن آب دودیده برقرارست هنوز
در رهگذر دودیده (؟) چشمه‌سارست هنوز.

۱۰۶

الله به‌فریاد من بیکس رس
فضل و کرمت یار من بیکس بس
هر کس به‌کسی و حضرتی می‌نازد
جز حضرت تو ندارد این بیکس کس.

۱۰۷

اندر صف دوستان ما باش و مترس
خاک در آستان ما باش و مترس
گر جمله جهان قصد به‌جان تو کنند
فارغ دل شو وز آن ما باش و مترس.

۱۰۸

آنم که منم چون من به گیتی در بس
نابوده مقیم در مقام دو نفس
پیمودم راهی که نییماید کس
جایی که نه جای بود نه پیش و نه پس.

۱۰۹

ای جملهٔ بیکسان عالم را کس
یک جو کرمت تمام عالم را بس
من بیکسم و کسی ندارم جز تو
یارب تو به فریاد من بیکس رس.

۱۱۰

دل ز آن خواهم که بر تو نگزیند کس
جان ز آنکه نزد بی غم عشق تو نفس
تن ز آنکه بجز مهر تو اش نیست هوس
چشم از پی آنکه خود ترا بیند و بس.

۱۱۱

ای واقف اسرار ضمیر همه کس
در حالت عجز دستگیر همه کس
از هر گنهم توبه ده و عذر پذیر
ای توبه ده و عذر پذیر همه کس.

۱۱۲

یارب به کریمی کریمانم بخش
بر آب دودیده یتیمانم بخش
صدبار به لطف و کرمت بخشیدی
این بار به سلطان خراسانم بخش.

۱۱۳

ای جان شکسته در میان آتش
سرمست در آ و باده عشق بکش
چون مست شدی تو با خیال معشوق
پروانه صفت رقص همه کن خوش خوش.

۱۱۴

دارم گنهران ز قطره باران بیش
از شرم گنه فکنده ام سر در پیش
آواز آمد که غم مخور ای بنده
تو در خور خود کنی و ما در خور خویش.

۱۱۵

خواهی که شوی در چمن گلشن و باغ
رو نخوت خواجگی برون کن ز دماغ
تا بر خوری از عشق منه بردل داغ
پروانه شو آنگاه تودانی و چراغ.

۱۱۶

هر دل که طواف کرد گرد در عشق
هم خسته شود در آخر از خنجر عشق
این نکته نوشته ایم بردفتر عشق
سر دوست ندارد آنکه دارد سر عشق.

۱۱۷

این کوی ملامت است و میدان هلاک
و این راه مقامران با زنده پاک
مردی باید قلندر و جامه چاک
تا برگذرد عیاروار و چالاک.

۱۱۸

هل تا بدرند پوستینم همه پاک
از بهر تو ای یار عیار چالاک
در عشق یگانه باش از خلق چه پاک
معشوقه ترا و برسر عالم خاک.

۱۱۹

گر فضل کنی ندارم از عالم پاک
ورعدل کنی شوم بیکبار هلاک
روزی صدبار گویم ای خالق پاک
مشتی خاکم چه آید از مشتی خاک؟

۱۲۰

بر چهره ندارم از مسلمانی رنگ
بر من دارد شرف سگ اهل فرنگ
آن روسیهم که باشد از بودن من
دوزخ را ننگ و اهل دوزخ را ننگ.

۱۲۱

یارب به علی بن ابیطالب و آل
آن شیر خداوند جهان جل جلال
کاندر سه مکان رسی به فریاد همه
اندر دم نزع و قبر و هنگام سؤال.

۱۲۲

در هجر همی سوزیم از شرم خیال
در وصل همی سوزیم از بیم وصال
پروانه شمع را چنین باشد حال
در هجر بسوزد و بسوزد ز وصال.

۱۲۳

خون شد دل مسکین ز جگر خواری دل
هم بگذرد ایام غم و خواری دل
شادم که به خواب دیدمش ناگاهی
گوی بی اثری نمود بیداری دل.

۱۳۴

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل
يك كعبه صورت است و يك كعبه دل
تا بتوانی زیارت دلها کن
کافرون ز هزار کعبه آمد يك دل.

۱۳۵

من هر چه زد دوست بود بشناخته‌ام
وز هر چه مرا بود بپرداخته‌ام
در آتش عشق دوست بگداخته‌ام
ز آن پیش که من سوخته‌ام ساخته‌ام.

۱۳۶

گه چون مه‌نو زار و رو کاسته‌ام
گه کلبه دل به باطل آراسته‌ام
از باطل و حق سیر نمی گردد دل
صد راه زین خوان گرسنه برخاسته‌ام.

۱۳۷

در عشق تو من بیدل و بیجان شده‌ام
وز بهر تو چون زلف تو پیچان شده‌ام
نی نی غلطم کنون که از قوت عشق
بگذشته‌ام از دو کون جانان شده‌ام.

۱۲۸

گر من گنه روی زمین کردستم
 عفو تو امیدست که گیرد دستم
 گفتمی که به روز عجز دستت گیرم
 عاجز تر ازین مخواه کاکنون هستم.

۱۲۹

بی بود شما «یحبههم»^۱ من گفتم
 هم در «یحبون»^۱ به شما من سفتم
 جز من دگری نبد شنیدی گفتم
 من بودم و من شنیدم و من گفتم.

۱۳۰

مست توام از جرعه و جام آزادم
 مرغ توام از دانه و دام آزادم
 مقصود من از کعبه و بتخانه توئی
 ورنه من ازین هر دو مقام آزادم.

۱۳۱

یارب من اگر گناه بیحد کردم
 دائم ییقین که برتن خود کردم
 از هر چه مخالف رضای تو بود
 برگشتم و توبه کردم و بد کردم.
 ۱ - سوره المائده (۵) آیه ۵۹.

۱۳۲

چون عود نبود چوب بید آوردم
روی سیه و موی سپید آوردم
خود فرمودی که ناامیدی کفر است
فرمان تو بردم و امید آوردم.

۱۳۳

همسنگ زمین و آسمان غم خوردم
نه سیرشدم نه یاد دیگر خوردم
آهوی غمش رام شود با مردم
تو می نشوی هزار حیلت کردم.

۱۳۴

گاهی که به طینت خود افتد نظرم
گویم که من از هر چه به عالم بترم
چون از صفت خویشتن اندر گذرم
از عرش همی به خویشتن درنگرم.

۱۳۵

بر یاد لب ت لعل نگین می بوسم
آنم چو به دست نیست این می بوسم
دستم چو به دستبوس وصلت برسد
از شوق به خدمتت زمین می بوسم.

۱۳۶

هر چند که در شهر به رندی فاشم
انگشتنمای جمله او باشم
یارب تو مرا از در خود دور مکن
مگذار که رسوای جهانی باشم.

۱۳۷

یارب ز گناه زشت خود منفعلم
وز قول بد و فعل بد خود خجلم
فیضی به دلم ز عالم قدس رسان
تا محو شود خیال باطل زدلم.

۱۳۸

در قبضه قدرت اسیرم دانم
عشق تو امیرست کنون بر جانم
چون نیست پدید ای پسر در مانم
بیچاره شده منتظر فرمانم.

۱۳۹

هر روز من از روز پسین یاد کنم
بردرد گنه هزار فریاد کنم
از ترس گناه خود شوم غمگین باز
از رحمت او خاطر خود شاد کنم.

۱۴۰

بر آتش عاشقیت جان عود کنم
جان بنده تست من همین سود کنم
چون پاک بسوزد آتش عشق تو جان
صد جان دگر به حيله موجود کنم.

۱۴۱

با درد تو اندیشه درمان نکنم
با زلف تو آرزوی ایمان نکنم
جانا تو اگر جان طلبی خوش باشد
اندیشه جان برای جانان نکنم.

۱۴۲

گر من به مجاز قصد کار تو کنم
دانم که سراندر سر کار تو کنم
گر دست رسد مرا به جان و دل خویش
جان و دل و دین جمله نثار تو کنم.

۱۴۳

ای بنده بیا که مست بی ریب منم
داننده سر سوی هر غیب منم
گر شاهد نازنین خوش می طلبی
در پرده «یؤمنون بالغیب»^۱ منم.

۱ - سوره البقره (۲) آیه ۲.

۱۴۴

یاد تو انیس خاطر غمگینم
بی یاد تو هیچ گهی نشینم
بر یاد تو فریاد تو دارم شب و روز
شمع غم تست بر سر بالینم.

۱۴۵

غمناکم و از کوی تو با غم نروم
جز شاد و امیدوار و خرم نروم
از در گه همچون تو کریمی هرگز
نومید کسی نرفت و من هم نروم.

۱۴۶

در عشق تو گه مست و گهی پست شوم
بر یاد تو گه نیست گهی هست شوم
در پستی و مستی ارنگیری دستم
یکبارگی ای نگار از دست شوم.

۱۴۷

با شمع رخت دمی چو دمساز شوم
پروانه مستمند جانباز شوم
و آن روز کزین قفس بیاید پرداخت
چون شهبازی به دست شه باز شوم.

۱۴۸

در آتش عشق تو اگر خاک شوم
از دفتر هستی ای پسر پاک شوم
از لوٹ وجود ساحت هستی را
پاکیزه کنم چو از خودی پاک شوم.

۱۴۹

یارب تو چنان کن که پریشان نشوم
محتاج به بیگانه و خویشان نشوم
بی منت خلق خود مرا روزی ده
تا از در تو بر در ایشان نشوم.

۱۵۰

یارب ز تو آنچه من گدا می خواهم
افزون ز هزار پادشا می خواهم
هر کس ز در تو حاجتی می خواهد
من آمده ام از تو ترا می خواهم.

۱۵۱

نی از تو حیات جاودان می خواهم
نی از تو تنعم جهان می خواهم
نی کام دل و راحت جان می خواهم
هر چیز رضای تست آن می خواهم.

۱۵۲

از صبح وصال بی خبر بود عدم
آنجا که من و عشق تو بودیم بهم
روزانه اگر کسی نبینم همدم
شب هست مرا غمت چه از بیش و چه کم.

۱۵۳

ما قبله یار خویشتن بودستیم
از سجده آن بتان بر آسودستیم
از بهر نظاره خطایینان را
خورشید به طامات بیندودستیم.

۱۵۴

تا ظن نبری که ما ز آدم بودیم
آن دم که نبود آدم آن دم بودیم
بی زحمت و عین و شین و قاف و گل و دل
معشوقه و ما و عشق همدم بودیم.

۱۵۵

در عشق تو ای نگار ایدون گریم
آن روز که کم گریم جیحون گریم
آبم نرسد کنون همی خون گریم
خونم نرسد مرا بگو چون گریم.

۱۵۶

بر آتش عشق خویش چون دود کنیم
جان بنده تست ما همه جود کنیم
چون پاک بسوزد آتش عشق تو جان
صد جان دگر به حیلۀ موجود کنیم.

۱۵۷

سیارۀ عشق را منازل ما بیم
ز اشکال جهان نقطه مشکل ما بیم
چون قصه عاشقان بیدل خوانند
سر قصه عاشقان بیدل ما بیم.

۱۵۸

دیدیم نهان گیتی و اصل جهان
وز علت و عار بر گذشتیم آسان
آن نور سیه ز لاقط برتر دان
ز آن نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن.

۱۵۹

ما بیم ز خود وجود پر داختگان
[آتش] به وجود خود بر افراختگان
پیش رخ تو چو شمع شبهای وصال
پروانه صفت وجود خود باختگان.

۱۶۰

یارب ز شراب عشق سرمستم کن
یکباره به بند عشق پابستم کن
از هر چه نه عشق خود تهی دستم کن
در عشق خودت نیست کن و هستم کن.

۱۶۱

دی کز تو گذشت هیچ از آن یادمکن
فردا که نیامدست فریاد مکن
بررفته و ناآمده بنیادمنه
حالی دریاب و عمر برباد مکن.

۱۶۲

اندر ره حق تصرف آغازمکن
چشم خود را به عیب کس باز مکن
سر همه بندگان خدا می داند
در خودنگر و فضولی آغازمکن.

۱۶۳

یارب تو به فضل مشکلم آسان کن
از فضل و کرم دردمرا درمان کن
برمن منگر که بیکس و بیهنرم
هر چیز که لایق تو باشد آن کن.

۱۶۴

ای دل تو به عیش سینه را گلشن کن
جان را تو به آه و ناله ها جوشن کن
در نیم شبی چو صبح گردی روشن
چون صبح ضمیر عاشقان روشن کن.

۱۶۵

در در گه ما دوستی یکدله کن
هر چیز که غیر ماست آنرا یله کن
یک صبح به اخلاص بیا بر در ما
گر کار تو بر نیاید آنکه گله کن.

۱۶۶

ای بنده ز شوقم اشکریزی می کن
شیرین نفسی و مشکبیزی می کن
انوار علوم و گنج حکمت خواهی
دانی چه کنی تو صبح خیزی می کن.

۱۶۷

ای دوست بجمالگی ترا گشتم من
حقا که درین سخن نه زرق است و نه فن
گر تو ز خودی خود برون جستی پاک
شاید صنما به جای تو هستم من.

۱۶۸

چندان ناز است ز عشق تو در سر من
تا در غلطم که عاشقی تو بر من
یا خیمه زند وصال تو بر در من
یا در سر کار تو شود این سر من.

۱۶۹

هر گز نشود ای بت بگریده من
مهرت زدل و خیالت از دیده من
گر از پس مرگ من بجویی یابی
مهر تو در استخوان پوسیده من

۱۷۰

یارب به رسالت رسول تقلین
یارب به غزا کننده بدر و حنین
عصیان مرا دو نیمه کن در عرصات
نیمی به حسن ببخش و نیمی به حسین.

۱۷۱

یا من به میان رسول باشم یا تو
تنها نه من و جهان من و تنها تو
خورشید نخواهم که بر آید با تو
ای سری من سایه نباشد با تو.

۱۷۲

شب گشت چو روزم از رخ فرخ تو
زهر غم من شکر شد از پاسخ تو
قدر تو بدین دلم بدان جای رسید
کز دیده خود دریغم آید رخ تو.

۱۷۳

آدم که نبود بود من بودم و تو
سر مایه عشق سود من بودم و تو
امروز زود زدی و دی دیر ولی
نه دیر بود نه زود من بودم و تو.

۱۷۴

ای در دل من اصل تمنا همه تو
وای در سر من مایه سودا همه تو
هر چند به روزگار در می نگرم
امروز همه تویی و فردا همه تو.

۱۷۵

در عالم عشق اگر به کار آیی تو
در دفتر عشق در شمار آیی تو
جبریل امین رکابدار تو شود
بر مرکب عشق اگر سوار آیی تو.

۱۷۶

ای جان تو در پی هوا گشته گرو
بنشین پی کار خویش و بسیار مدو
زیرا که نمی‌خرند در رسته عشق
صدجان مقدس و مطهر به دو جو.

۱۷۷

ای دل بی دل به نزد آن دلبر رو
دربار گه وصال او بی سر رو
پنهان ز همه خلق چو رفتی به درش
خود را به درش بمان و آنگه در رو.

۱۷۸

در عشق تو بی سریم سر گشته شده
وز دست امید ما سر رشته شده
مانند یکی شمع به هنگام صبح
بگداخته و سوخته و کشته شده.

۱۷۹

یارب دل پاک و جان آگاهم ده
آه شب و گریه سحر گاهم ده
در راه خود اول ز خودم بیخود کن
و آنگه بیخود به سوی خود راهم ده.

۱۸۰

یارب دل ما را تو به رحمت جان ده
درد همه را به صابری درمان ده
این بنده چه داند که چه می باید جست
داننده تویی هر آنچه دانی آن ده.

۱۸۱

دنیا همه تلخ است بسان زهره
خصمی است که بر جگر نشاندهره
هر کس که ازو گرفت امروز نصیب
فردا ز قبول حق ندارد بهره.

۱۸۲

ای خالق ذوالجلال وای بارخدای
تا چند روم دربدر و جای بجای
یا خانه امید مرا در ببرند
یا قفل مهمات مرا در بگشای.

۱۸۳

گر آب دهی نهال خود کاشته ای
ور پست کنی بنا خود افراشته ای
من بنده همانم که تو پنداشته ای
از دست میفکنم چو برداشته ای.

۱۸۴

در خدمت دوست عز و حرمت یابی
اسرار دو کون را به خدمت یابی
از جهل ترا چه غم چهل شب بر خیز
تا گنج روان علم و حکمت یابی.

۱۸۵

داری چو تو در عالم تحقیق تبی
از بهر شفا بهذکر بگشای لبی
خواهی که شوی روز قیامت ایمن
بادیده اشکبار بر خیز شبی.

۱۸۶

قولی به سرزبان خود بر بستی
صد خانه پر از بتان یکی نشکستی
گفتی که به یک قول شهادت رستم
فردات کند خمار کامشب مستی.

۱۸۷

با فاقه و درد همنشینم کردی
بی خویش و تبار و بی قرینم کردی
این مرتبه مقربان در توست
آیا به چه خدمت این چنینم کردی؟

۱۸۸

خواهی که درین زمانه فردی گردی
اندر ره دین صاحب دردی گردی
روزان و شبان به گرد مردان می گرد
مردی گردی چو گرد مردی گردی.

۱۸۹

ای شمع مخند چند بر خود خندی
تو سوزدل مرا کجا مانندی
فرق است میان سوز کز جان آید
تا آنکه به ریسمانش بر خود بندی.

۱۹۰

دی آمدم و نیامد از من کاری
امروز زمن گرم نشد بازاری
فردا بروم بینخبر از اسراری
ناآمده به بود ازین سرباری.

۱۹۱

یارب یارب کریمی و غفاری
رحمان و رحیم و راحم و ستاری
خواهم که به رحمت خداوندی خویش
این بنده شرمنده فرونگذاری.

۱۹۲

دنیا طلبا تو در جهان رنجوری
عقبی طلبا تو از حقیقت دوری
مولی طلبا که داغ مولی داری
اندر دو جهان مظفر و منصور.

۱۹۳

ای عقل که در چین جسد فغفوری
گر جهد کنی تو بنده مغفوری
فرق است میان من و تو بسیاری
چون فخر کند پلاس بر محفوری.

۱۹۴

گر هر چه ترا هست همه در بازی
وزهستی خود جدا کنی انبازی
باشد که ز خود باز رهی در تازی
در پرتو نور حق پناهی سازی.

۱۹۵

گشتم به هوس گرد بدونیک بسی
حاصل نشد از عمر مرا جز هوسی
تا می ماند ز عمر یارب نفسی
در یاب که جز تو نیست فریادرسی.

۱۹۶

با عشق جمال ما اگر همنفسی
يك حرف بس است بين ما و تو کسی
تا با تو توئی تست بر ما نرسی
در ما تو گهی رسی که بی من برسی.

۱۹۷

با داده حق اگر تو راضی باشی
از همچو ویی کی متقاضی باشی
راضی شو و خوش باش که يك هفته دور
مستقبلی آید که تو ماضی باشی.

۱۹۸

ای شب سخنی تو بشنو از من به خوشی
با آنکه ترا ستوده شاه قرشی
خواهی که بجای من نشینی نسزد
بر جای ابوبکر، بلال حبشی.

۱۹۹

بر چرخ حقیقت آفتابست علی
مفتاح کلید فتح بابست علی
در گوش خرد در خوشابست علی
فرمود نبی که بو تر ابست علی.

۲۵۰

آنی تو که حال دل نالان دانی
احوال دل شکسته بالان دانی
گر خوانمت از سینه سوزان شنوی
وردم ترنم زبان لالان دانی.

۲۵۱

هر کو به قناعتی بیابد نانی
ژندی پوشد به عافیت خلقانی
سلطان همه ممالک عالم اوست
خود کی رسد این ملک به هر سلطانی.

۲۵۲

ای گل تو به روی دلربایی یا نی
وای مل تو زیار من جدایی یا نی
وای بخت ستیزه کار هر دم با من
بیگانه تری به آشنایی یا نی.

۲۵۳

ای خوانده ترا خدا ولی ادر کنی
بر تو ز نبی نص جلی ادر کنی
دستم تهی و لطف تو بی پایان است
یا حضرت مرتضی علی ادر کنی.

۲۵۴

تا چند برین نفس و هوا تکیه کنی
درد است به امید دوا تکیه کنی
برخیز ز بستر مراد دل خویش
بر بالش رحمت خدا تکیه کنی.

۲۵۵

گر در یمنی چو با منی پیش منی
گر پیش منی چو بی منی در یمنی
من با تو چنانم ای نگار یمنی
خود در غلطم که من توام یا تو منی.

۲۵۶

تا شمع صفت مجردی نگزینی
در صفه جمع اولیا ننشینی
او نیز در آن ظلمت شب نور نداد
تا ترك نکرد صحبت شیرینی.

۲۵۷

شرط است که چون مرد ره درد شوی
خاکی تر و ناچیز تر از گرد شوی
هر کوز مراد کم کند مرد شود
کم کن الف مراد تا مرد شوی.

۲۵۸

با خلق میامیز که مغرور شوی
در خلق بمانی و از او دور شوی
با خلق جهان مگو تو راز دل خویش
درمان نتوانند و تو رنجور شوی.

۲۵۹

تا در ره عشق او مجرد نشوی
هر گز ز خودی خویش بیخود نشوی
دنیا همه بند تست بر در گه او
در بند قبول باش تا رد نشوی.

۲۶۰

اندر طلب یار همی باش چو گوی
بی پا و سر خویش تو اندر تگک و پوی
کآن چیز که در پرده وحدت باشد
در بیخودی ای پسر نماید به تو روی.

۲۶۱

خواهی که سخن زجان آگه شنوی
و اسرار درونی شهنشہ شنوی
گم گرد ز خویش تا تو از هستی خود
بیخود همگی «انی انا الله»^۱ شنوی.

۱ - سوره القصص (۲۸) آیه ۳۵.

۲۱۲

در صورت اگر موسی و هارون آیی
بر صورت جبرئیل بیرون آیی
از صورت زهد تو چه مقصود ترا
در سیرت اگر یزید و قارون آیی.

۲۱۳

ای آنکه بر آرنده حاجات تویی
هم کافل و کافی مهمات تویی
سر دل خویش را چه گویم با تو
چون عالم سر و الخفیات تویی.

۲۱۴

الله تویی از دلم آگاه تویی
در مانده منم دلیل هر راه تویی
گر مورچه ای دم زند اندر تك چاه
آگه ز دم مورچه در چاه تویی.

۲۱۵

ای آنکه به ملک خویش پاینده تویی
در دامن شب صبح نماینده تویی
کار من بیچاره قوی بسته شده
بگشای خدایا که گشاینده تویی.

۲۱۶

بگشای دری که در گشاینده تویی
بنمای رهی که ره نماینده تویی
من دست به هیچ دستگیری ندهم
کایشان همه فائیند پاینده تویی.

۲۱۷

اندر دل من بدین عیانی که تویی
وز دیده من بدین نهانی که تویی
وصاف ترا وصف نداند کردن
تو خود به صفات خود چنانی که تویی.

تعليقات و حواشی

۱- منسوب به خواجه عبدالله در «اشعار مناجات» ص ۲۴ - به نام شیخ ابوسعید ابوالخیر در «سخنان منظوم» ص ۴ - به نام باباافضل در دیوان باباافضل ص ۳ - در جنگ شماره ۲۷۹۷ کتابخانه ملی تبریز، و در جنگ شماره ۲۷۰ همان کتابخانه، و در آتشکده آذر به نام باباافضل ثبت شده است.

۲- منسوب به خواجه عبدالله «اشعار مناجات» ص ۲۵ - به نام شیخ ابوسعید «سخنان منظوم» ص ۲، در «سخنان منظوم» مصرع سوم چنین است:

ذات تو غنی بوده و ما محتاجیم.

۳- به نام خواجه عبدالله «کنز السالکین» (رسائل) ص ۷۲.

۴- در کتاب گلستان ادب ص ۲۳ از خواجه عبدالله است. و به نام شیخ ابوسعید «سخنان منظوم» ص ۱ [طاعت همه فسق و، و ردل به خدا و ساکن میکده ای، می نوش که].

۵- از خواجه در: مقالات ص ۵۸ - ملفوظات ص ۳۵ [دیده همه شیئی را] - مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۳۵ - ریاض العارفین ص ۳۸ - بزم ایران ص ۵۱۸ - گلستان ادب ص ۲۹ [عیبی است عظیم برکشیدن خود را]، در حاشیه گلستان ادب به حافظ و بایزید بسطامی نیز نسبت داده شده است، و به نام باباافضل در دیوان باباافضل ص ۱۷ [عیبی است بزرگ (در حاشیه عظیم) برکشیدن خود را].

۶- گنج نامه ص ۶۰ - به نام شیخ عطار، مختارنامه ص ۷۱.

۷- منسوب به خواجه در اشعار مناجات ص ۳۰ - به نام شیخ ابو-

- سعید، «سخنان منظوم» ص ۲ [حسن و آل، علی‌الاعلا].
- ۸- گنج‌نامه ص ۲۶۷ [عشق تو فرو گفت بهجان و دل ما] -
 از شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۴ [سری که مقدسان ازو، عشق تو
 مرا و گفت بگوش دل ما] - در مرصادالعباد بدون ذکر شاعر ص ۱۱۵
 [مقدسان از آن، فرو گفته بهگوش دل ما] و ص ۱۷۴ [مقدسان، فرو
 خوانده بهگوش].
- ۹- منسوب بهخواجه، اشعار مناجات ص ۳۵ - از شیخ ابوسعید،
 سخنان منظوم ص ۲.
- ۱۰- مقالات ص ۳۵ - ملفوظات ص ۱۸.
- ۱۱- گنج‌نامه ص ۲۸.
- ۱۲- مجموعه رسائل ص ۱۱۰.
- ۱۳- مقالات ص ۷۵ [خواری زطلب] - ملفوظات ص ۴۳ [تو
 ز هیچ خلق].
- ۱۴- منسوب بهخواجه، اشعار مناجات ص ۲۸.
- ۱۵- محبت‌نامه ص ۱۲۶، مصحح کتاب می‌گوید که این رباعی
 محتاج تصحیح است. در اصل نسخه: معشوقه و هرچه غیر در عشق بیافت.
 ۱۶- از خواجه: مناجات ص ۱۲ - ملفوظات ص ۹ [نور ضیای] -
 آتشکده آذر ص ۱۴۷ [نور و ضیای] - نتائج الافکار ص ۲۲ [نور
 صفای] - مخزن الغرائب ج ۱ ص ۲۶ [نورو صفای، این بیع] - از
 شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۱۶۴ [نور و صفای، این بیع]، در حاشیه
 سخنان منظوم آمده که این رباعی بهخیام نیز منسوب است.
- ۱۷- مقالات ص ۸۵ - محبت‌نامه ص ۱۲۴.
- ۱۸- زادالعارفین ص ۱۵ [وز دوزخ حق‌ترا نصیبه شب تست، شمع
 شب گور و عزت روزی روز] و در حاشیه زادالعارفین [وز دوزخ حق
 نصیبه نوبت تست] - کنزالسالکین ص ۶۱ [در دوزخ حق نصیبه نوبت
 تست، شمع شب گور و عشرت روز نشور] - گنج‌نامه ص ۳۳ [وز دوزخ
 حق ترا نصیب تب تست، شمع شب گور و عزت روز نشور].
- ۱۹- منسوب بهخواجه، اشعار مناجات ص ۲۷ - از شیخ ابوسعید،
 سخنان منظوم ص ۴۲، که مصرع دوم بهجای مصرع اول آمده است.
- ۲۰- مناجات ص ۱۷ - ملفوظات ص ۱۲.
- ۲۱- محبت‌نامه ص ۱۳۵ - مقالات ص ۸۵.

۲۲- مقالات ص ۷۱ - نجم‌الدین رازی رباعی را در مرصادالعباد
ص ۶ به‌صورت زیر نقل می‌کند.
نوباوه گلبن جوانی عشق است
سرمایه عمر جاودانی عشق است
چون خضر گر آب زندگانی خواهی
سرچشمه آب زندگانی عشق است.

۲۳- گنج‌نامه ص ۷۲ - بیت اول در يك رباعی از دیوان سنائی ص
۱۱۱۸ چنین است:
زین روی که راه عشق راهی تنگ است
نه با کسمان صلح و نه با کس جنگ است.

۲۴- از خواجه: مقولات ص ۱۴۸ - ملفوظات ص ۳۹ - مقالات
ص ۶۴ [چو جانم] - گنج‌نامه ص ۳۱۵ [وجود من همه] - مخزن
الغرائب ج ۱ ص ۲۶.

از شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۱۲۴. سعید نفیسی در تعلیقات
این کتاب ص ۱۲۴ می‌گوید: این رباعی به‌نام اوحدالدین کرمانی و عبدالله
انصاری و در جزو رباعیات مولانا جلال‌الدین نیز آمده است، اما چون
در کتاب سوانح احمد غزالی نیز هست قطعاً از اوحدالدین کرمانی و
جلال‌الدین بلخی نیست.

همین رباعی را آقای احمد مجاهد در جزو اشعار احمدغزالی ص
۲ آورده و به‌نکته بالا اشاره کرده و سپس اضافه نموده که این رباعی
در نسخ سوانح که در اختیارش است وجود ندارد.

به‌نام مولانا جلال‌الدین بلخی، کلیات شمس، جزو هشتم ص ۵۵
[تی‌کردمرا ز خویش و ، اجزای وجود من همه] - در مرصادالعباد
ص ۱۹۵ بدون ذکر نام شاعر [وجود من همه].

۲۵- سخنان خواجه ص ۷۸ از سوره فاتحه و نیز ص ۱۷۳ از سوره
زمر - از شیخ ابوسعید در سخنان منظوم ص ۱۵ چنین است:
چشمی دارم همه پر از دیدن دوست
با دیده مرا خوش است چون دوست‌دروست
از دیده و دوست فرق کردن نتوان
یا اوست درون دیده یا دیده خود اوست.
در تعلیقات همین کتاب ص ۱۲۳ آمده است:

«این رباعی در آثار اوحدالدین کرمانی چنین ضبط شده است:
چشمی دارم درو همه صورت دوست
با دیده مرا خوش است چون دوست دروست
از دیده و دوست هیچ فرقی نبود
یا دوست بجای دیده یا دیده خود اوست.
عبدالرحمن جامی در بهارستان (چاپ وین ۱۸۴۵ ص ۹۳) این
رباعی را به نام رشید و طواط بدین گونه آورده است:
چشمی دارم همه پر از صورت دوست
با دیده مرا خوش است چون دوست دروست
از دیده و دوست فرقی کردن نه نکوست
یا دوست بجای دیده یا دیده هم اوست.»
به نام بابا افضل، دیوان ص ۲۸ [دیده چرا، چون دوست، یا اوست
به جای دیده یا دیده خود اوست، از دیده و دوست فرقی کردن نه نکوست].
۲۶- مقالات ص ۸۵، وزن مصرع دوم و چهارم درست نیست و
کلمه‌ای در هردو مصرع ساقط شده است.
۲۷- گنج‌نامه ص ۹۵.
۲۸- مقالات ص ۷۴.
۲۹- سخنان خواجه ص ۱۱۵ از سوره انعام.
۳۰- مقالات ص ۷۵ - ملفوظات ص ۴۲ [برای نقشی، شده بر].
۳۱- کتزالسالکین ص ۷۳ [گر دربی، ازما] - مقالات ص ۵۹
[بنگر چه کسی] - ملفوظات ص ۳۶ [گر بر سر، بنگر چه کسی] -
معجبت‌نامه ص ۱۱۱ باردیف «شد» به جای «رفت» - گنج‌نامه ص ۲۷
[گر روز به شهوت، شبکور شوی و بینوا، اینک شب‌گور و حسرت روز
اجل، بنگر که چه] و ص ۷۴ [گر برره] - ریاض‌العارفین ص ۳۸
[گر در ره، بنگر به کجائی ز کجا] - منسوب به خیم، طربخانه ص ۲۹.
۳۲- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۷ - از شیخ ابوسعید،
سخنان منظوم ص ۲۳.
۳۳- گنج‌نامه ص ۵۹ [و آن روی نیکو زما بیوش از سویت]
و ص ۹۵ و ص ۲۵۵ [وان روی چو ماه را بیوش از مویت، تا دیده
هر خسی نبیند رویت] - به نام حکیم سنائی، دیوان ص ۱۱۲۵ [بیوش
از مویت] - مرصادالعباد ص ۶۷ بدون ذکر شاعر:

- آتش در زن ز کبریا در کوش
تا ره نبرد هیچ فضولی سوش
آن روی چو ماه را بیوش از موش
تا دیده هر خسی نبیند رویش.
- ۳۴- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۱ - از شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۲۴ - لویح جامی ص ۴۵ بدون ذکر نام شاعر.
- ۳۵- سخنان خواجه ص ۱۵۳ از سوره نساء [آمد بر من خیال آن راحت و روح]، تصحیح متن قیاسی است - به نام حکیم سنائی، دیوان ص ۱۱۲۶ [تو مجروح، گفتم زوصال تو].
- ۳۶- سخنان خواجه ص ۸۴ از سوره بقره.
- ۳۷- گنج‌نامه ص ۲۷۵.
- ۳۸- سخنان خواجه ص ۹۵ از سوره بقره - به نام حکیم سنائی، دیوان ص ۱۱۲۶ [نوربصرم].
- ۳۹- محبت‌نامه ص ۱۳۲ [ز کیستی مطالع، راجع گردد] - گنج‌نامه ص ۷۷ [صبح فرح].
- ۴۰- گنج‌نامه ص ۶۵ - به نام شیخ عطار، مختارنامه ص ۷۱.
- ۴۱- مقالات ص ۸۶ [هر سوخته نازی دارد] - ملفوظات ص ۴۶.
- ۴۲- محبت‌نامه ص ۱۲۸ - گنج‌نامه ص ۷۶ [در خود دل].
- ۴۳- زادالعارفین ص ۱۹ [اشک خون، اوقات عزیز] - مقالات ص ۴۲ [تا چاست خمار] - کنز‌السالکین ص ۶۴ [عمری به‌غم، اشک خون، اوقات عزیز] - گنج‌نامه ص ۳۷ [اشک خون].
- ملفوظات ص ۲۳ [تا چاست خمار].
- ۴۴- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۳ - به نام باباافضل، دیوان ص ۶۷.
- ۴۵- محبت‌نامه ص ۱۳۵ [دیدار ترا نثار، گر کار برغم] - مقامات العارفین ص ۱۵۵. [گر کار برغم]، در نسخه اصل: برسم - مقالات ص ۸۱ [دیدار ترا نثار].
- ۴۶- مقالات ص ۷۲ [گر بر تن تن] - ملفوظات ص ۴۷ [یک شکر از]. به نام شیخ ابوسعید ابوالخیر، سخنان منظوم ص ۲۹ - به نام ابوالقاسم بشر یاسین، نفعات الانس ص ۲۹۶، روز روشن ص ۲۷، مخزن

- الغرائب ج ۱ ص ۶۶.
- ۴۷- سخنان خواجه ص ۱۳۳ از سوره توبه، و ص ۱۶۴ از سوره روم - به نام حکیم سنایی، دیوان ص ۱۱۳۵ [آن روز زمانه را، گر حسن و جمال زین].
- ۴۸- گنج نامه ص ۹۴.
- ۴۹- سخنان خواجه ص ۱۳۷ از سوره هود.
- ۵۰- محبت نامه ص ۱۲۶ [اندر دود و دوزلف] - مناجات ص ۱۵ [بالله که] - ملفوظات ص ۱۱ [باشد عجب نباشد، از دلبر او، کو را به کمال و لطف]. - گنج نامه ص ۷۶ [اندر دود و دوزلف، از دلبر او، کورا به کمال]، و ص ۱۶ [کانرا به کمال]، و ص ۸۶ [از دلبر او، کورا به کمال] - لوائیح عین القضاة ص ۸ [اندر دود و دامن، بالله، از دلبر، کاو را].
- ۵۱- گنج نامه ص ۶۰ به نام شیخ عطار، مختار نامه ص ۷۱.
- ۵۲- مقالات ص ۶۸ - ملفوظات ص ۶۳ [هر کس که بندگی، دریائی کن].
- ۵۳- گنج نامه ص ۶۱ - به نام عین القضاة همدانی، احوال و آثار ص ۲۳۴ [حامل باشد، هر هستی، قابل].
- ۵۴- محبت نامه ص ۱۱۶ [جان را چو محل]، و ص ۱۲۳ [جان را چه خطر، گه این باشد به عشق و گه آن باشد] - مقامات العارفین ص ۹۶ [جان را چه خطر] - مقالات ص ۸۳.
- ۵۵- مقولات ص ۱۵۵ - مناجات ص ۱۴ [عنایت الهی، آخر کار پادشاهی] - ملفوظات ص ۱۰ [عنایت الهی، آخر کارها پادشاهی، و آنجا که] - ریاض العارفین ص ۳۸ [عشق آخر کار].
- ۵۶- گنج نامه ص ۲۳۸ [یا با کسی دیگر] - به نام نجم الدین کبری در «تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری» ص ۱۵۵ بگذرد کرا، و زکوی]، و نیز به جای «تاند» کلمه «خواهد» آمده - مرصاد العباد ص ۵۳ و ص ۱۲۴ بدون قید نام شاعر، و کلمه «داند» به جای «تاند».
- ۵۷- گنج نامه ص ۲۲۴ - به نام شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۳۱ [شوری برخاست فتنه ای حاصل، یک قطره خون چکید]، در تعلیقات همین کتاب ص ۱۴۲ این رباعی را در جزو اشعار مجدالدین بغدادی نیز متذکر گردیده است - مرصاد العباد ص ۱۵۸ و نیز ص ۴۲ [رگ روح

رسید] بدون ذکر نام شاعر - به نام باباافضل، دیوان ص ۶۲ [چون نشتر،
قطره خون چکید].

۵۸- گنج نامه ص ۸۷ - به نام عین القضاة همدانی در «احوال و
آثار عین القضاة» ص ۲۳۶.

۵۹- مقالات ص ۷۴ - ملفوظات ص ۴۵ [مرا نکو، خواه مگو
خواه بگو، بانیاز او، می کشد و می داند].

۶۰- گنج نامه ص ۲۶۸.

۶۱- کنز السالکین ص ۵۴.

۶۲- گنج نامه ص ۵ [تا رفته، گامی چند] - به نام حکیم سنائی
در دیوان ص ۱۱۳۳ چنین آمده:

نارفته به کوی صدق در گاهی چند
بنشسته به پیش خاصی و عامی چند
بد کرده همه نام نکونامی چند
بر کرده ز طامات الف لامی چند.
به نام موعنا جلال الدین، کلیات شمس، جزو هشتم ص ۱۱۳:

نارفته ره صدق و صفا گامی چند
نا نوشیده از می جان جامی چند
بگرفته ز طامات الف لامی چند
تا زشت شود نام نکونامی چند.

به نام باباافضل کاشانی، دیوان ص ۷۱، که جای مصرع دوم و سوم
باهم عوض شده است. در حاشیه از قول مرحوم نفیسی به خیام هم نسبت
داده شده است.

در مرصادالعباد ص ۱۷۶ رباعی این چنین است:

پوشیده مرقعد ازین خامی چند
نا رفته ره صدق و صفا گامی چند
بگرفته ز طامات الف لامی چند
بد نام کننده نکو نامی چند.

به نام شمس مغربی در دیوان ص ۱۵۷ به صورت زیر آمده:

نابرده به صبح در طلب شامی چند
ننهاده برون ز خویشتن گامی چند

در کسوت خاص آمده عامی چند
 بد نام کننده نکو نامی چند.
 ۶۳- مقالات ص ۷۶ - ملفوظات ص ۴۷ [راه نرفته از آن، ورنه
 که نه دانید، ره حق، ورنه قدمی] - به نام بابا افضل، دیوان ص ۱۰۲ چنین
 است:
 نا کرده دمی آنچه ترا فرمودند
 خواهی تو چنان شوی که مردان بودند
 تو راه نرفته ای از آن نمودند
 ورنه که زد این درکه درش نگشودند؟
 ۶۴- محبت نامه ص ۱۲۱ [آتش است مارا که ز عشق] - مقامات
 العارفين ص ۹۳ [آتش است و مارا] - مقالات ص ۸۲ [مارا که زشمع]
 - گلستان ادب ص ۱۵۶ [آتش است مارا که زعشق].
 ۶۵- محبت نامه ص ۱۲۰ [ز راه هردو] - مقامات العارفين ص
 ۹۳ - [در خطرند، برگذرند] - گنج نامه ص ۷۵ چنین است:
 يك قوم براختيار خود درخبرند
 يك قوم ضرورت است كاندرخطرند
 بگذشته ز هر دو قوم قوم ديگرند
 از خود نه به خویشن همی برگذرند.
 ۶۶- مناجات ص ۱۰ - ملفوظات ص ۸.
 ۶۷- مقالات ص ۷۱ - مناجات ص ۷ - ملفوظات ص ۶.
 ۶۸- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۲ - به نام شیخ ابوسعید،
 سخنان منظوم ص ۳۶ [دروبام، دربندند، الا در عاشقان که] - به نام
 بابا افضل، دیوان ص ۷۰ [برخیز که، دروبام].
 ۶۹- مقامات العارفين ص ۹۲ [عاشق کشی و ستمگری] - محبت
 نامه ص ۱۱۸ [هر روز یکی جفا به صد کین نکنند] - گنج نامه ص ۷۳
 [هر دو را بهم، با دلشدگان دلبران] - گلستان ادب ص ۲۵۶ [هر روز
 یکی جفا به صد کین نکنند].
 ۷۰- مقالات ص ۷۵ - ملفوظات ص ۴۶ [هر چه ز حدیث].
 ۷۱- گنج نامه ص ۶۰ - به نام شیخ عطار، مختار نامه ص ۷۱.
 ۷۲- گنج نامه ص ۳۱۰ [با تاپروبالی] - به نام مولانا، کلیات شمس،
 جزو هشتم ص ۱۲۵ - مرصاد العباد بدون ذکر نام شاعر ص ۱۹۰ [ای دل

- ره او].
- ۷۳- گنج‌نامه ص ۲۳۹ - مرصادالعباد ص ۵۵ بدون ذکر نام شاعر
[چنین شد].
- ۷۴- گنج‌نامه ص ۳۶ [گر سالکی شبروی].
- ۷۵- گنج‌نامه ص ۶۲ - به‌نام باباافضل، دیوان ص ۷۸ [هرکس
زپرستت ندارد سودی]، منسوب به‌عطار (نفیسی).
- ۷۶- مقالات ص ۳۹ [مبادا صحبت]، و ص ۶۳ [اگر در آتشم]-
ملفوظات ص ۳۸ [اگر در آتشم محل، مبادا صحبت] - مقولات ص ۱۵۷
- نتایج‌الافکار ص ۲۲ [محل بود، مبادا صحبت] - مخزن‌الغرائب
ج ۱ ص ۲۶ [در آتشم سهل بود، مبادا صحبت] - گلستان ادب ص ۳۴.
۷۷- کنز‌السالکین ص ۵۵ - گنج‌نامه ص ۲۳ [در شب زنده‌دار].
۷۸- گنج‌نامه ص ۶۵.
۷۹- مقالات ص ۷۹.
- ۸۰- مناجات ص ۲۱ - ملفوظات ص ۱۵ [زیانی کنم].
- ۸۱- گنج‌نامه ص ۲۲۳ - مرصادالعباد ص ۴۱ بی‌قید نام شاعر
[چون خاک زمین، بود و در مل، زین باده چو شیر خواره، نه نه می و].
- ۸۲- منسوب به‌خواجه، اشعار مناجات ص ۳۱ - به‌نام شیخ‌ابوسعید،
سخنان منظوم ص ۴۳.
- ۸۳- گنج‌نامه ص ۳۱۱ - به‌نام شیخ مجدالدین بغدادی در
مرصادالعباد ص ۷۵.
- ۸۴- مناجات ص ۱۳ - ملفوظات ص ۱۵ - به‌نام شیخ ابوسعید،
سخنان منظوم ص ۴۳ [در دوزخم ار] - به‌نام مولانا، کلیات شمس، جزو
هشتم، ص ۱۳۹ [اگر زلف تو، گر بی‌تو]، افلاکی نیز آنرا در مناقب -
العارفین آورده است.
- ۸۵ - مقالات ص ۸۳ - ملفوظات ص ۴۵.
- ۸۶- گنج‌نامه ص ۵۹ [نیاز من می‌بایست]، و ص ۹۱ [شکسته هم
در باید].
- ۸۷- سخنان خواجه ص ۱۷۳ از سوره زمر.
- ۸۸- مقالات ص ۷۲ - ملفوظات ص ۴۴ [گر نقش هوارا].
- ۸۹- گنج‌نامه ص ۹۵ - به‌نام عین‌القضاة، احوال و آثار ص ۲۴۵
[مارا ز بلای خود].

- ۹۰- مقالات ص ۷۳ - ملفوظات ص ۴۴ [تا چیست که جز به پادشاهی].
- نظیر این رباعی به نام باباافضل، دیوان ص ۷۶ چنین مذکور است:
چشم به ادب به توتیایی نرسید
کز روشنیش به دل صفایی نرسید
مردان به ادب رسند جایی که رسند
کز بی ادبی کسی به جایی نرسید.
- ۹۱- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۵ - به نام شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۴۶ [در دل بغیر خود].
- ۹۲- مقالات ص ۷۲ - ملفوظات ص ۴۴، ردیف «بگزار» در هر دو مأخذ «بگزار» چاپ شده است.
- ۹۳- محبت نامه ص ۱۳۳ - مقالات ص ۸۴.
- ۹۴- گنج نامه ص ۲۳۷ - مرصادالعباد بدون نام شاعر ص ۵۲ [دی ماو می و عیش خوش روی، غم و غریبی].
- ۹۵- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۵.
- ۹۶- گنج نامه ص ۲۷۵.
- ۹۷- سخنان خواجه ص ۱۵۲ از سوره بقره.
- ۹۸- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۸ - به نام شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۴۷.
- ۹۹- سخنان خواجه ص ۱۸۱ از سوره ممتحنه.
- ۱۰۰- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۷.
- ۱۰۱- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۹ - به نام شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۴۸.
- ۱۰۲- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۵ - به نام شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۴۸. به نام باباافضل، دیوان ص ۱۱۶ [سرگشته مظلوم].
- ۱۰۳- از خواجه: گنج نامه ص ۳۱۱ [عالم ناز، تابود که پر، ز آنگه که در آدم] - ملفوظات ص ۴۲، که در آن مصرع دوم و چهارم اشتباهاً به یک شکل چاپ شده است - گلستان ادب ص ۵۷ [مرغی بودم، برم ز زیر، برون رفتم]، در حاشیه گفته شده که به باباافضل و خیام و خواجه عبدالله منسوب است - به نام باباافضل، دیوان ص ۱۱۷ [مرغی بودم، ز زیر صیدی، برون رفتم]، منسوب به خیام و عبدالله انصاری (نفیسی)،

و در طربخانه به نام خیام ضبط شده (رباعی ۲۸) ولی در طربخانه چاپ
استانبول با توجه به نسخه شماره ۴۲۱ نسخ خطی دانشگاه استانبول رباعی
را از بابا دانسته و آن را از طربخانه حذف کرده (حاشیه صفحه ۱۴)
طربخانه تصحیح همایی تهران و استاد همایی رباعی را در مجموعه‌های
معتبر قدیم به نام بابا یافته‌اند - در مرصادالعباد ص ۷۶ و ص ۲۱۷ [برون
رفتیم] بدون ذکر نام شاعر ثبت شده است.

۱۰۴- گنج‌نامه ص ۴۰.

۱۰۵- گنج‌نامه ص ۲۴۲، ایضاً متن چاپی، وزن مصرع چهارم

نادرست است - در مرصادالعباد ص ۶۰ رباعی چنین مضبوط است:

آن دل که تو دیده‌ای فکار است هنوز

وز عشق تو با ناله و زار است هنوز

آن آتش دل بر سر کار است هنوز

وان آب دو دیده برقرار است هنوز.

۱۰۶- اشعار مناجات ص ۲۴ منسوب به خواجه - به نام شیخ ابوسعید،

سخنان منظوم ص ۴۹.

۱۰۷- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۸ - به نام شیخ ابوسعید،

سخنان منظوم ص ۵۰.

۱۰۸- گنج‌نامه ص ۷۲ - مرصادالعباد ص ۲۴۳ بدون نام شاعر

[آنم که چو من، در مقامی].

۱۰۹- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۹ - به نام شیخ ابوسعید،

سخنان منظوم ص ۵۰ [من بیکسم و تو بیکسان را یاری].

۱۱۰- سخنان خواجه ص ۱۲۲ از سوره اعراف.

۱۱۱- مقالات ص ۷۱ - ملفوظات ص ۴۴ - اشعار مناجات ص ۲۶

[یا رب تو مرا توبه ده] - به نام شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۵۱

[یارب تو مرا توبه].

۱۱۲- اشعار مناجات ص ۲۹.

۱۱۳- گنج‌نامه ص ۵۹ و ص ۹۴.

۱۱۴- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۹ - به نام شیخ ابوسعید،

سخنان منظوم ص ۵۲ [آواز آید که سهل باشد درویش]، در تعلیقات همین

کتاب ص ۱۴۹ این رباعی به نام سیف‌الدین باخرزی چنین آمده است:



دارم گنهان ز قطره باران بیش
دل هست مرا ازین تپش خسته و ریش
با ما کرشم گفت هلا ای درویش
تو در خور خود کنی و ما درخور خویش.

۱۱۵- گنج‌نامه ص ۱۵۶ - بیت دوم در یک رباعی از دیوان سنایی
ص ۱۱۴۸ چنین آمده:

تا با خودی از عشق منه بردل داغ
پروانه شو آنگاه تو دانی و چراغ.
۱۱۶- محبت‌نامه ص ۱۲۵ - مقالات ص ۸۱ - گنج‌نامه ص ۷۶
[طواف کرد اندر ره، به آخر، نوشته‌اند، هیچ سر دوست] - گلستان ادب
ص ۱۵۱.

۱۱۷- در گنج‌نامه این رباعی چنین مغلوط آمده که در متن از
مرصادالعباد تصحیح گردید:

این کوی ملامت است و میدان هلاک
و این راه مقام ران بازنده پاک
باید قلندر و درو جامه چاک
تا برگذرد عیار و دلدو چالاک.

در سوانح ص ۱۵ بدون ذکر نام شاعر [قلندری دامن‌پاک]، درنامه‌های
عین‌القضات ج ۲ ص ۱۴۳ نیز هست - مرصادالعباد ص ۵۵ بدون نام شاعر
[قلندری دامن‌پاک] به نام خیام، طربخانه ص ۱۱۹.

۱۱۸- گنج‌نامه ص ۲۳۱ - سوانح ص ۱۵ [بل تا بدرند، عیار و
ناپاک] - مرصادالعباد ص ۴۸ بدون ذکر نام شاعر.

۱۱۹- منسوب به‌خواجه، اشعار مناجات ص ۲۷ - به نام شیخ ابوسعید،
سخنان منظوم ص ۵۴ [یکباره، ای صانع پاک] - به نام باباافضل، دیوان
ص ۱۳۲ [ای صانع پاک].

۱۲۰- منسوب به‌خواجه، اشعار مناجات ص ۲۶ - به نام شیخ ابوسعید،
سخنان منظوم ص ۵۴.

۱۲۱- منسوب به‌خواجه، اشعار مناجات ص ۲۴ - به نام شیخ ابوسعید،
سخنان منظوم ص ۵۶ [خداو برجهان].

۱۲۲- مقامات العارفین ص ۹۵ - محبت‌نامه ص ۱۲۲ [همی سوزم،
همی سوزم] - گلستان ادب ص ۱۸۶ [همی سوزدم، شرم وصال، همی سوزم،

بیم خیال].

۱۲۳- مقالات ص ۷۵ - ملفوظات ص ۴۶.

۱۲۴- مقولات ص ۱۵۹ - مقالات ص ۳۸ [باشد يك دل] -
ملفوظات ص ۲۵ [صورت است و دگر كعبه، باشد يك دل] - گلستان
ادب ص ۳۷ [بهتر ز هزار كعبه باشد]، در حاشیه به بابا افضل نیز نسبت
داده است.

۱۲۵- مقامات العارفين ص ۸۹ بیت اول چنین است:

از هر چه مرا بود بپرداخته‌ام

تا هر چه ز دوست بود بشناخته‌ام.

مقالات ص ۷۹ [وزییش] - محبت‌نامه ص ۱۱۳ [از هر چه مرا،
وز آتش، وزییش].

۱۲۶- گنج‌نامه ص ۶۵، ظاهراً باید «صدره» باشد.

۱۲۷- گنج‌نامه ص ۶۱- به نام عین القضاة، احوال و آثار ص ۲۵۳

[بیدل و ایمان، کنون من از قوه، دو کون و].

۱۲۸- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۳ - به نام شیخ ابوسعید،

سخنان منظوم ص ۵۸ [جمله جهان کردستم]. منسوب به خیام، طربخانه
ص ۷ - منسوب به سیف‌الدین باخرزی، نفحات الانس.

۱۲۹- محبت‌نامه ص ۱۱۳.

۱۳۰- مناجات ص ۱۵ - محبت‌نامه ص ۱۲۹ - مقالات ص ۸۴-

گنج‌نامه ص ۷۶ [جرعه و می] - ملفوظات ص ۱۱ [من مست توام از
باده و جام آزادم] - آتشکده آذر ص ۱۴۷ [باده و جام، صید توام]-
تنائج الافکار ص ۲۲ [باده و جام، صید توام] - ریاض العارفين ص ۳۸
[باده و جام، صید توام] - مخزن الغرائب ج ۱ ص ۲۶ [باده و جام]-
گلستان ادب ص ۲۴ [باده و جام، صید توام].

۱۳۱- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۳ - به نام شیخ ابوسعید،

سخنان منظوم ص ۵۹.

۱۳۲- اشعار مناجات ص ۳۱ [موی سفید] - گلستان ادب ص ۱۲

[عودم چو، خود گفته بدی] - به نام شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۵۹.
[عودم چو، چون خود گفتمی که].

۱۳۳- گنج‌نامه ص ۲۲۴ [هم سنگ و زمین آسمان] - سوانح

غزالی، بدون ذکر نام ص ۳۵ [نه یار دیگر کردم، آمو به مثل]، لویج

عین القضاة ص ۸۱ - مرصادالعباد ص ۴۱ بی ذکر نام شاعر [نه یار دیگر کردم، آهو به مثل].

۱۳۴ - سخنان خواجه ص ۱۴۵ از سوره یوسف، وص ۹۴ از سوره

بقره.

۱۳۵ - گنج نامه ص ۲۱۷ [به خدمت] - به نام مولانا، کلیات شمس،

جزو هشتم ص ۲۵۴:

[دستم چو به آسمان تو می نرسد

می آرم سجده و زمین می بوسم] -

مرصادالعباد، بدون ذکر نام شاعر ص ۳۵ [وصلت نرسد، می گویم و

خدمت].

۱۳۶ - مقالات ص ۷۶ - ملفوظات ص ۴۶ [تو مرا زور خود].

۱۳۷ - منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۳ - به نام شیخ ابوسعید،

سخنان منظوم ص ۶۴.

۱۳۸ - گنج نامه ص ۸۶ - این رباعی در «احوال و آثار عین -

القضاة» ص ۲۵۹ بدین صورت آمده:

عشق تو امیرست کنون بر جانم بیچاره شده منتظر فرمانم
در قبضه قدرتت اسیرم اکنون چون نیست پدیدای پسر درمانم.

۱۳۹ - مقالات ص ۷۵ - ملفوظات ص ۴۶ [پرورد کند].

۱۴۰ - مقامات العارفین ص ۱۵۰ [عشقت دل و جان] - محبت نامه

ص ۱۳۱ [من به من جود کنم] - مقالات ص ۸۲ [جان خود عود، من

به جان جود کنم] - گلستان ادب ص ۱۵۴ [من به من جود کنم] - و

نیز رباعی ۱۵۶ که با ردیف دیگری آمده است.

۱۴۱ - منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۳۱ - به نام شیخ ابوسعید،

سخنان منظوم ص ۶۵.

۱۴۲ - گنج نامه ص ۱۵۱.

۱۴۳ - زاد العارفین ص ۱۳ - گنج نامه ص ۴۳ [هست بی ریب،

سروسر هر عیب، نازنین خوش خو خواهی].

۱۴۴ - مقالات ص ۷۴ [بی یاد تو با هیچ کسی] - ملفوظات

ص ۴۵.

۱۴۵ - منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۹ - به نام شیخ ابوسعید،

سخنان منظوم ص ۶۶ [همچو تو].

- ۱۴۶- مقامات العارفين ص ۹۱ [در پستی و در نیستیم گرنگری] -
 محبت نامه ص ۱۱۷ [وزیاد] - مقالات ص ۸۱ [وزیاد].
- ۱۴۷- گنج نامه ص ۳۱۱ - مرصاد العباد بدون ذکر نام شاعر ص
 ۷۵ [آن روز که این].
- ۱۴۸- گنج نامه ص ۶۲ [وز دفتر، لوٹ حدود]، و ص ۸۸
 [از آتش، ساعت هستی] - به نام عین القضاة، احوال و آثار ص ۲۶۱
 [از آتش، لوٹ حدود ساحت عزت را].
- ۱۴۹- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۶.
 ۱۵۰- مناجات ص ۱۸ [زدر ز تو] - مقالات ص ۸۶ - ملفوظات
 ص ۱۳.
- ۱۵۱- مقالات ص ۸۶.
 ۱۵۲- مناجات ص ۱۶ - مقالات ص ۸۵ [شبهها غم تو هست چه
 بیش است و چه کم] - گنج نامه ص ۷۲ [صبح وجود، آندم که من، در
 روز اگر کسی نباشد محرم، شب هست مرا نیش بهم] - ملفوظات ص ۱۲.
 ۱۵۳- مقامات العارفين ص ۱۵۵ [وز سجده] - محبت نامه ص ۱۳۸
 [بیندودستیم].
- ۱۵۴- گنج نامه ص ۳۱۱ [کاندم که نبود]، و ص ۳۴۳ - مرصاد
 العباد ص ۷۵ بدون نام شاعر [کان دم که نبود] - به نام بابا افضل دردیوان
 ص ۱۴۲ چنین است:
 تا ظن نبری که ما ز آدم بودیم
 در خلوت خاص هر دو محرم بودیم
 این صحبت ما و تو نه از امروز است
 پیش از من و تو ما و تو با هم بودیم.
- ۱۵۵- مقامات العارفين ص ۹۰ - محبت نامه ص ۱۱۶ [و آن روز،
 آهم نرسد، بگو مرا چون] - مقالات ص ۸۳ [و آن روز، اگر کنون] -
 گنج نامه ص ۷۲ [به کار افزون گریم، آنم پرسید هم کنون، خون هم
 بنماند این زمان خون گریم].
- ۱۵۶- گنج نامه ص ۷۷ [عشق توام جان، دیگر]. رجوع به رباعی
 ۱۴۰ شود.
- ۱۵۷- سخنان خواجه ص ۹۷ از سوره بقره.
 ۱۵۸- سخنان خواجه ص ۹۸ از سوره بقره - سوانح غزالی ص

۲۳ بدون ذکر نام [وز علت و معلول گذشتیم]، تعلیقات سوانح ص ۷۴: «عین‌القضاة در تمهیدات ص ۱۱۹ و ۲۴۸ و ۲۴۹، و در نامه‌های خود ۲۵۵/۲ و همچنین جامی در نفحات‌الانس ص ۴۱۳ و نامه دانشوران ۳۹/۳ این رباعی را از ابوالحسن بستنی نقل می‌کنند و در کشف‌الاسرار ۱۱۵/۱ و ۵۸/۲ نیز بدون ذکر نام شاعر آمده است. اما در مرصادالعباد ص ۳۵۸ با تصریح «حضرت شیخ احمد غزالی می‌فرماید» به نام غزالی دیده می‌شود. مقصود از «نورسیه» در آثار غزالی و عین‌القضاة ابلیس می‌باشد. و درنامه دانشوران ۳۹/۳ این بیت به نقل از نفحات‌الانس جامی به ابوالحسن بستنی به صورت زیر آمده است:

آن نورسیه ز لا نقط بر تر دان

ز آن نیز گذشتیم نه این ماند نه آن

و در ذیل شعر، این تفسیر را می‌آورد: «در ذیل این رباعی بعضی از اهل تحقیق این طبقه گفته‌اند: تواند شد که در بعضی کشفیات نوریه، نوری ظاهر شود منقوطة و غیر منقوطة، و نوری در صورت سواد. این علامت تجلی ذاتی بود زیرا که ذات من حیث هی مجهول مطلق است، و جهل را با سواد که ظلمت وعدم نور است مناسبت است.»

مرصادالعباد ص ۱۷۵ «حضرت شیخ احمد غزالی می‌فرماید» [آن

نورسیه ز لا نقط].

۱۵۹- گنج نامه ص ۳۲۶، در مصرع دوم کلمه‌ای در اصل ساقط شده است که از مرصادالعباد نقل شد - مرصادالعباد ص ۹۵ [آتش به وجود خود در انداختگان، رخ چون شمع تو].

۱۶۰- مقالات ص ۷۱ - ملفوظات ص ۴۳ [از هر چه ز عشق].

۱۶۱- مقالات ص ۵۹ [حال دریاب] - رباعیات عمر خیام ص ۶۱

[روزی که گذشتت از او، برنامه و گذشته بنیاد مکن، خوش باش کنون و عمر]- به نام حکیم سنایی، دیوان ص ۱۱۶۱ [گذشت بیش از، برنامه و گذشته بیداد مکن، خوش باش امروز و عمر خود یاد مکن] - منسوب به خیام، طریخانه ص ۳۳.

۱۶۲- مقولات ص ۱۵۲ - مقالات ص ۵۶ [چشم بد خود، دل هر

بنده، خود را تو درین میانه انباز] - ملفوظات ص ۳۴ [خود به عیب،

دل هر بنده، خود را تو درین میانه انباز] - گنج‌نامه ص ۸۱ [چشم

بد خود] - به نام باباافضل، دیوان ص ۱۶۲ [اندر ره حق تصرف، چشم

خود را به، سر دل هر بنده، فضولی راز]، منسوب به خواجه عبدالله انصاری (نفیسی) و در جنگ ۲۵۱ کتابخانه ملی تبریز به نام «سحابی» ضبط شده است. ۱۶۳- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۶ - به نام شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۷۶.

۱۶۴- گنج نامه ص ۲۷.

۱۶۵- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۵ - به نام شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۷۷، تعلیقات همین کتاب ص ۱۵۶: «این رباعی به نام سیف الدین باخرزی بدین صورت مغلوط آمده است»:

ای نه دله و دو دله هژده یله کن

صراف وجود باش و خود سره کن

هر صبح به اخلاص بیا بر در ما

مقصود تو بر نیاید وانگه گله کن.

۱۶۶- کنز السالکین ص ۵۹ - گنج نامه ص ۲۹ (می کن انوار

و گنج).

۱۶۷- سخنان خواجه ص ۱۱۸ از سوره انعام.

۱۶۸- سخنان خواجه ص ۱۱۴ از سوره نساء - سوانح غزالی بدون

نام شاعر ص ۲۵ [وصال تو بر سر من، در سر این غلط]، نیز رجوع شود

به: نامه های عین القضاة ج ۱ ص ۹۳، کشف الاسرار ج ۳ ص ۲۹۵،

تمهیدات عین القضاة ص ۲۳۶ - مرصاد العباد ص ۱۹ بدون نام شاعر

[کاندر غلطم، وصال تو بر سر من، یا در سر این غلط شود].

۱۶۹- گنج نامه ص ۲۳۸ - بیت اول این رباعی در يك رباعی

از کلیات شمس، جزو هشتم ص ۲۵۲ چنین آمده:

رفتی و نرفت ای بت بگریده من

مهرت ز دل و خیالت از دیده من.

مرصاد العباد ص ۵۳ و نیز ص ۲۰۲ بدون نام شاعر [هرگز نرود،

عشق تو در].

۱۷۰- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۷ - به نام شیخ ابوسعید

ابوالخیر، سخنان منظوم ص ۸۵ [رسول الثقلین، دو حصه کن]، تعلیقات

همین کتاب ص ۱۵۶: «در مصرع اول «رسول الثقلین» یعنی پیامبر دو

چیز گران بها که مراد قرآن و خاندان رسالت باشد. و اشاره است به این

گفته پیامبر که: «انی تارك فيكم الثقلين» یعنی دو چیز گران بها در میان

شما گذاشتم و رفتم. در مصرع دوم «بدر» اشاره است به دو جنگی که پیمبر با مخالفان خود کرد: نخست غزوه اول «بدر» در ۱۷ یا ۱۹ محرم سال دوم هجری با مردم بیرون شهر مکه که درجایی به نام «بدر» یا «بدر حنین» که آبشخور چهارپایان و بازارگاه بود کرد. و درین جنگ سیصد تن از مسلمانان با هزارتن از مردم مکه روبرو شدند و مسلمانان فیروز گشتند. غزوه دوم «بدر» در سال چهارم از هجرت در میان اصحاب پیامبر و مردم مکه در همان جایگاه و باز مکیان شکست خوردند. «حنین» اشاره است به غزوه حنین. در میان مسلمانان و طوایف هوازن اندکی پس از فتح مکه در دره‌ای به نام «حنین» که تا شهر مکه یک روز راه بود، نخست مسلمانان شکست خوردند و بار دوم که به میدان آمدند دشمنان را درهم شکستند و شش هزار زن و بچه را اسیر و بیست و چهار هزار شترغنیمت گرفتند.»

- به نام بابا افضل، دیوان ص ۲۳۷ [رسول الثقلین، بدر حنین، دونیم].
 ۱۷۱- گنج‌نامه ص ۶۵، رباعی اندکی مغشوش است.
 ۱۷۲- مقامات العارفين ص ۹۸ [زرخ فرخ، براین دلم] -
 محبت‌نامه ص ۱۲۸.
 ۱۷۳- گنج‌نامه ص ۲۵۱ - مرصادالعباد ص ۶۸ بدون نام شاعر [عشق و سود، امروز و دی و دیری و هر زودی هست، نه دیر بدو].
 ۱۷۴- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۸ - به نام شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۸۳.
 ۱۷۵- گنج‌نامه ص ۶۱ - به نام عین‌القضاة، احوال و آثار ص ۲۷۱ [رکابدار تو بود].
 ۱۷۶- مقالات ص ۵۵ - ملفوظات ص ۲۹ [کرده گرو، خویش چندین تک و دو، رشته عشق].
 ۱۷۷- گنج‌نامه ص ۱۷۱ - مرصادالعباد ص ۹۷ بدون قید نام شاعر.
 ۱۷۸- سخنان خواجه ص ۹۱ از سوره بقره.
 ۱۷۹- هفت حصار ص ۱۵۷ - مقالات ص ۸۶ [بیخود چو شدم ز خود بخود] - لویج جامی ص ۴ بدون نام شاعر [آنکه بیخود ز خود بخود راهم ده].
 ۱۸۵- مناجات ص ۵ - ملفوظات ص ۵ [می‌باید ساخت، آه ده تویی].

- ۱۸۱- مقالات ص ۴۱ [کسنی است که در جگر نشاید، گرفت ازوی امروز]- ملفوظات ص ۲۳ [خس نیست، گرفت نصیبی از وی] - گنج‌نامه ص ۷۱.
- ۱۸۲- منسوب به‌خواجه، اشعار مناجات ص ۲۶ - به‌نام ابوسعید ابوالخیر، سخنان منظوم ص ۸۹ [در دربند].
- ۱۸۳- سخنان خواجه ص ۱۵۴ از سوره نساء.
- ۱۸۴- کترالسالکین ص ۶۳ [روز بخیز] - مقالات ص ۸۵ - گنج‌نامه ص ۳۸ [ترا چه عز چهل صبح بخیز].
- ۱۸۵- گنج‌نامه ص ۱۲.
- ۱۸۶- مقولات ص ۱۶۵ [بخود برستی، که بگفتن] - مقالات ص ۷۹ [که بگفتن]، و ص ۴۲ [در بستی، گوئی که] - ملفوظات ص ۲۴ [برسر زبان خود درستی، گوئی که] [گنج‌نامه ص ۳۳۵] [دعوی به‌سر، در خانه بتان داری یکی، گوئی که] - به‌نام شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۹۵ [عهدی به‌سر، تو پنداری به‌یک شهادت رستی، کاکنون مستی] - به‌نام باباافضل، دیوان ص ۲۵۷ [دعوی به، وابستی، در خانه هزار بت، تو پنداری به‌یک شهادت رستی].
- ۱۸۷- مقالات ص ۷۵ [در اصل: با فاقه و فقر، در چاپ: بافاقه و درد، مقربان درگاه تو است] - ملفوظات ص ۴۶ [خویش و نیازبی قرینم، مقربان دان است، به‌چینم کردی] - به‌نام شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۹۱ [بافاقه و فقر]، تعلیقات همین کتاب ص ۱۶۱: «این رباعی به‌نام سیف‌الدین باخرزی چنین ثبت شده است:
- با محنت و اندوه قرینم کردی محتاج به‌یک نان جوینم کردی
این مرتبه مقربان در تست آیا به‌چه‌خدمت این چنینم کردی.»
- اوراد الاحباب سیف‌الدین باخرزی ج ۲ ص ۲۷۵ [بافاقه و فقر] و جای دو مصرع بیت اول عوض شده است.
- ۱۸۸- مقالات ص ۳۷ [زمانه مردی گردی] - ملفوظات ص ۲۵ - به‌نام مولانا، کلیات شمس، جزو هشتم ص ۲۹۵ [یا در ره دین، این را بجز از صحبت مردان مطلب] - به‌نام باباافضل، دیوان ص ۲۵۴ [این را بجز از خدمت مردان مطلب].
- ۱۸۹- گنج‌نامه ص ۲۵۳ - به‌نام نجم‌الدین کبری، تحقیق دراحوال و آثار ص ۱۵۸ [بخیره چند، کز دل خیزد، با آنکه] - مرصادالعباد

ص ۷۱ بدون نام شاعر [ای شمع بخیره چند، کز جان خیزد، با آنکه].
۱۹۵- مناجات ص ۱۴ - مقولات ص ۱۵۷ [وامروز، بهبدی ازین
بسیاری] - ملفوظات ص ۱۵ [سربازاری] - ریاض العارفين ص ۳۸
[ناآمده بهبدی ازین بسیاری] - مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۳۵ [وامروز،
بهبدی ازین بسیاری].

۱۹۱- منسوب بهخواجه، اشعار مناجات ص ۲۴ - بهنام شیخ ابوسعید،
سخنان منظوم ص ۹۳.

۱۹۲- مقالات ص ۳۹ - ملفوظات ص ۲۱ [ای طالب دنیا تو یکی]-
بیت اول این رباعی در يك رباعی از کلیات شمس، جزو هشتم ص ۳۵۱
چنین آمده:

ای طالب دنیا تو یکی مزدوری

وی عاشق خلد از حقیقت دوری.

۱۹۳- زادالعارفين ص ۶۵ - کنزالسالکین ص ۴۵ [پلاس چون
مغفوری] - گنج نامه ص ۸۴ [در حین حد].

۱۹۴- گنج نامه ص ۹۳ - بهنام عین القضاة، احوال و آثار ص ۲۷۷
[ورہستن، نور او].

۱۹۵- مقالات ص ۷۶ - ملفوظات ص ۴۶.

۱۹۶- مقالات ص ۶۳ - ملفوظات ص ۳۸ [ما با تو توئی، رسی
که برمانرسی] - مرصادالعباد ص ۱۸۴ بدون نام شاعر [بس است اگر برین
در تو کسی، درمانرسی، که از ما برسی].

۱۹۷- مقالات ص ۷۵.

۱۹۸- زادالعارفين ص ۱۴ - کنزالسالکین ص ۶۵ [سخنی بشنو
از] - گنج نامه ص ۳۲.

۱۹۹- گنج نامه ص ۱۸۴.

۲۰۰- منسوب بهخواجه، اشعار مناجات ص ۳۵ - بهنام شیخ ابوسعید،
سخنان منظوم ص ۹۸ - بهنام باباافضل، دیوان ص ۱۸۶، رباعی منسوب
به ابوسعید ابوالخیر (نفیسی) و در آتشکده نیز آمده (ص ۶۶۷ چاپ
سادات ناصری).

۲۰۱- محبت نامه ص ۱۴۱.

۲۰۲- گنج نامه ص ۲۳۸ رباعی این چنین مغلوط است که از مرصاد-
العباد تصحیح شد:

ای گل تو به روی دل ربایی یانی
و ای کافه تو یار من بهجایی یانی
و ای بخت ستیزه کار همدم با من
ییگانه تری به آشنایی یا نی.
در مرصادالعباد ص ۵۴ صورت درست رباعی چنین آمده است:
ای گل تو به روی دلربایی مانی
وی مل تو ز یار من جدایی مانی
وی بخت ستیزه کار هر دم با من
ییگانه تری به آشنایی مانی.
منسوب به خیام، طربخانه ص ۷۷.
۲۰۳- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۳۰ - به نام شیخ ابوسعید،
سخنان منظوم ص ۹۹.
۲۰۴- مقالات ص ۷۲ - ملفوظات ص ۴۴ [نفس هوا، برخیز
و ز بستر].
۲۰۵- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۸.
۲۰۶- محبت نامه ص ۱۳۶ - گنج نامه ص ۸۰ [نیز در ظلمت شب
نورت داد].
۲۰۷- مقالات ص ۳۹ - ملفوظات ص ۲۱ [چون مرد را درد] -
مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۳۵ [بفکن الف] - ریاض العارفین ص ۳۸
[بفکن الف] - مخزن الغرائب ج ۱ ص ۲۶ [گم شود مرد بود، بفکن
الف].
۲۰۸- مقالات ص ۷۵ - ملفوظات ص ۴۶ [بمانی و ازان، دران
توانند].
۲۰۹- مقالات ص ۷۳ - ملفوظات ص ۴۵ [ز خودی خود، بند است
بر، باشد تار].
۲۱۰- گنج نامه ص ۶۱، و ص ۸۹ [بی یاد سر، کآن چتر].
۲۱۱- گنج نامه ص ۵۹ [همه گی محوانا الله]، و ص ۹۱ [همه انی
انا الله] - به نام عین القضاة، احوال و آثار ص ۲۸۲ [کم گرد، همه انی].
۲۱۲- محبت نامه ص ۱۳۹ [در سیرت چون] - مقالات ص ۴۳
[در صورت جبرئیل] - گنج نامه ص ۸۱ [بر شیوه جبرئیل، زهداوجه،
در صورت اگر رسید و].

- ۲۱۳- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۳۵- به نام شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۱۵۳، تعلیقات همین کتاب ص ۱۶۴: «این رباعی در برخی از نسخه‌های دیوان حافظ از آن جمله در چاپ بروکهاوز (ج ۲ ص ۲۳۲) و چاپ استانبول ۱۲۵۵ (ص ۲۴۵) چنین آمده است:
- یارب چو برآورده حاجات توئی
 هم قاضی و کافی مهمات توئی
 من سر دل خویش به تو کی گویم
 چون عالم اسرار خفیات توئی.»
- به نام بابا افضل، دیوان ص ۲۱۸ [یا رب چو بر آرند، هم قاضی و، من سر دل خویش چه].
- ۲۱۴- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۴- به نام شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۱۵۳.
- ۲۱۵- منسوب به خواجه، اشعار مناجات ص ۲۳- به نام شیخ ابوسعید، سخنان منظوم ص ۱۵۳.
- ۲۱۶- مناجات ص ۸.
- ۲۱۷- سخنان خواجه ص ۱۳۸ از سوره یوسف.

فهرست لغات و ترکیبات

«آ»

- آب‌دادن ۱۸۳
 آب دودیده ۱۱۲
 آتش در زدن ۳۳
 آتش سوزنده ۷۶
 آتش شهوت ۵۱
 آتش عاشقی ۱۴۵
 آتش عشق ۱۲۵ - ۱۴۰ - ۱۴۸
 ۱۵۶
 آتش گرفتن ۴۸
 آراستن ۱۲۶
 آرام دل ۳۸
 آرزوی (چیزی) کردن ۱۴۱
 آزاده ۲۹
 آزار ۱۷
 آزار گرفتن ۹۹
 آسان ۱۵۸
 آسان کردن ۱۶۳
 آستان ۱۵۷
 آشنا ۷۳
 آشنا شدن با ۵۶

آشنایی ۲۵۲

- آغاز کردن ۱۶۲
 آغازیدن ۱۷
 آفتاب جان ۴۵
 آگاه ۳۶ - ۱۷۹ - ۲۱۴
 آگه ۲۱۱ - ۲۱۴
 آمد شد ۳۷
 آموختن ۵
 آمیختن ۸۱ - ۲۰۸
 آواز آمدن ۱۱۴
 آویختن در ۸۱
 آه شب ۱۷۹
 آهوی غم ۱۳۳
 آینه ۸۹

*

«الف»

- ابر دو دیده ۱۱
 اثر نمودن ۱۲۳
 اجزا ۲۴
 احسان ۴۶

- احوال ۲۰۰
 اختیار ۵۲ - ۶۵
 اختیار کردن ۵۲
 اخلاص ۶۳ - ۱۶۵
 ادب ۹۰
 ادرکنی ۲۰۳
 از بهر ۱۲۷ - ۱۵۳ - ۱۸۵
 از پس ۱۶۹
 از پی ۲۱ - ۱۱۰
 از پی (چیزی) رفتن ۳۱
 از دست افکندن ۱۸۳
 از دست شدن ۱۴۶
 از سر گرفتن ۴۹
 ازلی ۱۸
 از نظر افتادن ۹۵
 ازدها ۷۱
 اسب جفا ۶۹
 استخوان ۱۶۹
 اسرار ۲۱۱
 اسیر ۹۹-۱۳۸
 اشکال ۱۵۷
 اشکبار ۱۸۵
 اشکریزی کردن ۱۶۶
 افراشتن ۱۸۳
 افزون آمدن از ۱۲۴
 اقبال ۱۱
 اقرار ۷۵
 اماره ۸۸
 امت ۱۰
 امیدآوردن ۱۳۲
 امیدوار ۱۴۵
- امیر ۱۳۸
 امین ۱۷۵
 اناالحق گویان ۹۳
 انبازی ۱۹۴
 اندر خور ۸۷
 اندر گذشتن ۱۳۴
 اندون ۱۵۳
 اندیشه (چیزی) کردن ۱۴۱
 انکار ۷۵
 انگشتنما ۱۳۶
 انوار ۱۶۶
 انیس ۱۴۴
 اوباش ۱۳۶
 اوقات شریف ۴۳
 اولیا ۲۰۶
 اهل دوزخ ۱۲۰
 ایام ۱۲۳
 آیدون ۱۵۵
 ایمان ۱۴۱
 ایمن شدن ۱۸۵
 این چنین ۱۸۷
 *
- «ب»
 باختگان ۱۵۹
 بادبلا ۲۹
 باد صبا ۴۲
 باده عشق ۱۱۳
 باده کشیدن ۱۱۳
 بادیه وصال ۹۳
 بار ۲۰

بدرمنیر ۹۹	بارخدای ۱۸۲
بدکردن ۱۳۱	بارگنه ۱۹
بدنام کننده ۶۲	بارگه ۲۵-۹۸
بدی ۲۶	بارگه وصال ۱۷۷
برآرنده حاجات ۲۱۳	باز ۱۵۱
برآسودن ۱۵۳	باز آمدن ۱ - ۷۹
برآمدن ۱۶۵ - ۱۷۱	بازآوردن ۱۹۵
برآوردن ۵۸	بازار ۱۹۵
برافراختگان ۱۵۹	باز رهیدن ۱۹۴
براق عشق ۵۳	بازشدن به ۱۴۷
بر باطل رفتن ۳۵	بازکردن ۶۸-۱۶۲
بر بستن ۱۸۲ - ۱۸۶	بازگردیدن از ۱۵۱
برخاستن ۶۳ - ۱۲۶ - ۱۸۴ -	بازنده ۱۱۷
۱۸۵ - ۲۵۴	بازیچه ۱۵۴
برخطر ۶۵	باطل ۱۲۶
برخود خندیدن ۱۸۹	باغ دل ۱۱
برخوردن از ۱۱۵	بالکداشتن از ۱۱۹
برداشتن ۱۸۳	بالش ۲۵۴
برقرار ۱۵۵	بالین ۱۴۴
برکشیدن ۵	با نیاز ۵۹
برگذشتن ۱۱۷-۱۵۸	بت پرست ۱
برگریدن ۵	بتخانه ۱۳۵
برگشتن ۱۳۱	بتر ۷۶ - ۱۳۴
برگشتن زحق ۳۵	بتکده ۴
برمراد ۲۱	بتگر ۵۸
برمراد (چیزی) رفتن ۳۵	بجای ۴۹
برون جستن از ۱۶۷	بجملگی ۱۶۷
برون کردن از ۴۷-۱۱۵	بخشیدن ۱۶
بزرگ برکشیدن ۵	بخم ۳۸
بسان ۶۴-۱۸۱	بخیر ۴
بستر مراد ۲۵۴	بدر رفتن ۱۵۳

- بی حاصل ۳۵
بیحد ۱۳۱
بیخبر ۲۳ - ۶۵ - ۱۵۲ - ۱۹۰
بیخود ۱۷۹ - ۲۱۱
بیخود شدن ۲۰۹
بیخود کردن ۱۷۹
بیخودی ۲۱۰
بیدار شدن ۷۱
بیداری ۱۲۳
بیدل ۱۵۷ - ۱۷۷
بیدل شدن ۱۲۷
بیرون آمدن ۲۱۲
بی‌ریب ۱۴۳
بیزار ۲۱
بی‌سر ۱۷۷ - ۱۷۸
بیش و کم ۶۰
بیع ۱۶
بی‌قرین کردن ۱۸۷
بییقین ۱۳۱
بیکبار ۱۱۹
بی‌کس ۱۰۶ - ۱۰۹ - ۱۶۳
بیگانه ۱۴۹ - ۲۰۲
بیگانه شدن ۷۳
بینوا ۳۱
بی‌هنر ۱۶۳
*
- «پ»
پابست ۱۶۰
پادشاهی ۹۰
پارسا ۵۵
- بسته داشتن دل ۳۲
بقا یافتن ۲۲
بگداخته ۱۷۸
بگزیده ۱۶۹
بند عشق ۱۶۰
بندگی ۵۲
بنده‌نواز ۵۹-۱۰۲
بنیاد نهادن بر ۱۶۱
بود ۱۲۹
بوسیدن ۱۳۵
بوکه ۱۰۳
بوی (چیزی) زدن ۶۶
بوی وفا ۶۶
بویی نداشتن از ۷۵
به‌باطل آراستن ۱۲۶
به‌پرواز آمدن ۸۳
به‌خواب دیدن ۱۲۳
به‌دو‌جو نخردن ۱۷۶
بهره نداشتن از ۱۸۱
بهشتیان ۸۴
به‌شدن ۷۸
به‌فریاد (کسی) رسیدن ۱۰۶ -
۱۰۹ - ۱۲۱
به‌کار آمدن ۱۷۵
به‌گردیدن ۴۰
به‌مجاز ۱۴۲
بی‌ادبی ۹۰
بی‌پایان ۳-۲۰۳
بیجان شدن ۱۲۷
بیچارگی ۳۷
بیچاره ۱۰۲ - ۱۳۸ - ۲۱۵

پن‌داشتن ۱۸۳	پاره ۸۱
پوستین دریدن ۱۱۸	پاسبان ۴۵
پوسیده ۱۶۹	پاسخ ۱۷۲
پیچان شدن ۱۲۷	پاك ۱۱۸-۱۴۰-۱۵۶-۱۶۷
پیشخدمت ۷۴	پاك شدن ۵۱-۱۴۸
پیمانہ ۶۴	پاکیزه کردن از ۱۴۸
پیمودن ۱۰۸	پای برسنگ آمدن ۸۵
پیوسته ۶۱-۶۶-۱۰۱	پای عمر ۸۵
*	پاینده ۲۱۵ - ۲۱۶
«ت»	پرتو ۱۹۴
تاریک دل ۱۶	پرداختن ۱۲۵-۱۴۷
تاند (تواند) ۵۶	پرده وحدت ۲۱۰
تبادشتن ۱۸۵	پر کردن از ۲۴
تجلی ۶۰	پروا ۲۸
تجلیات ۶۱	پرواز کردن ۶۸
تحقیق ۱۸۵	پروازکنان ۸۳
ترسیدن ۱۰۷	پروانه ۴۸-۶۴-۱۴۷
ترك کردن ۲۰۶	پروانه شدن ۱۱۵
تصرف ۱۶۲	پروانه شمع ۱۲۲
تقصیر ۹۸	پروانه صفت ۱۱۳-۱۵۹
تك ۲۱۴	پروبال ۷۲
تکیه کردن بر ۲۰۴	پروبال دادن ۷۲
تك و پوی ۲۱۰	پریده ۱۰۳
تمنا ۱۷۴	پریشان شدن ۱۴۹
تنعم ۱۵۱	پریشان کردن ۲
تنگ آمدن بر ۸۴	پست شدن ۱۹-۱۴۶
توانگر ۹۲	پست کردن ۱۸۳
توبه دادن ۱۱۱	پستی ۷۹ - ۱۴۶
توبه ده ۱۰۰-۱۱۱	پسین ۱۳۹
توبه شکستن ۱-۱۰۰	پلاس ۱۹۳
	پندار ۳۴

جفا ۱۷
 جفا کردن ۱۷
 جگر خواری ۱۲۳
 جلال ۹۸
 جل جلال ۱۲۱
 جلی ۲۰۳
 جمال ۱۵-۴۷-۱۹۶
 جود کردن ۱۵۶
 جوشن کردن ۱۶۴
 جوینده ۸۷
 جهد کردن ۱۹۳
 جیحون گریستن ۱۵۵
 *

«ج»

چاك ۲۹-۱۱۷
 چالاک ۱۱۷-۱۱۸
 چراغ ۱۱۵
 چرخ حقیقت ۱۹۹
 چشمه سار ۱۰۵
 چمن ۱۱۵
 چندان ۱۶۸
 چندان که ۴۰-۸۶
 چندین ۱۰۴
 چوب بید ۱۳۲
 چوگان ۵۸
 چین جسد ۱۹۳
 *

«ح»

حائل ۵۳

توبه شکن ۱۰۰
 توبه کردن ۱۰۰-۱۳۱
 توئی ۱۹۶
 تهی دست کردن ۱۶۰
 تهی کردن ۲۴
 *

«ث»

ثقلین ۱۷۰

*

«ج»

جامه دریدن ۴۲
 جامه هستی ۴۲
 جان آگاه ۱۷۹
 جان آگه ۲۱۱
 جانان ۵۴-۱۴۱
 جانان شدن ۱۲۷
 جانباز ۹۳-۱۴۷
 جان برسر (چیزی) نهادن ۹۴
 جان دادن ۱۸۰
 جان در سر کار (کسی) کردن
 ۴۵
 جان شکسته ۱۱۳
 جان طلبیدن ۱۴۱
 جاودان ۱۵۱
 جاودانی ۲۲
 جای بجای ۱۸۲
 جای گرفتن ۲۸
 جدا شدن از ۵۶
 جدا کردن از ۱۹۴
 جرعه ۱۳۰

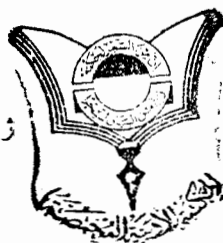
خاك در ۱۵۷	حاجات ۲۱۳
خاك ره ۷۵	حاجت (كسى) بر آوردن ۷
خاك شدن ۱۴۸	حاجت خواستن از ۱۵۵
خاك قدم ۳۸-۷۵	حاشا ۵۶
خاكى شدن ۲۵۷	حاصل ۲۷
خالق ۴۱-۱۱۹-۱۸۲	حاصل آمدن ۱۲۴
خام ۶۲	حاصل شدن ۵۷-۱۹۵
خانمان ۶۷	حالت ۱۱۱
خانه اميد ۱۸۲	حالى ۱۶۱
خانه عمر ۳۵	حديث ۱۲-۷۵
خانه فروش ۸	حذر فرمودن از ۸۹
خجل ۱۳۷	حرمت يافتن ۱۸۴
خداوندى ۱۹۱	حضرت ۸۹-۱۵۶-۲۵۳
خدمت ۱۳۵-۱۸۴-۱۸۷	حظ ۶۱
خرم ۱۴۵	حقا ۸۵
خرمن شرك ۷۸	حقا كه ۱۶۷
خسته داشتن ۳۲	حق (چيزى) گزاردن ۹۳
خسته شدن از ۱۱۶	حقير ۹۸
خشك لب ماندن ۶۱	حقيقت ۱۹۲-۱۹۹
خشنودى ۲۶	حكمت ۱۸۴
خطايين ۱۵۳	حيات ۱۴
خط فرمان ۴۴	حيات جاودان ۱۵۱
خفته ۴۳	حيات جاودانى ۲۲
خلقان ۲۵۱	حيران شدن ۳۵
خمار ۴۳	حيلت كردن ۱۳۳
خمار كردن ۱۸۶	حيله ۱۷-۱۴۵-۱۵۶
خنجر عشق ۱۱۶	*
خواجهگى ۱۱۵	
خواجه ۱۸-۵۲	«خ»
خوارى ۱۳-۱۲۳	خاطر ۱۳۹-۱۴۴
خوارى طلبيدن ۱۳	

دامن کبریا ۴۴	خوان ۱۲۶
داننده ۱۴۳ - ۱۸۰	خواندن ۸۴ - ۲۰۰
در آمدن ۷۱ - ۱۰۳ - ۱۱۳	خوبی ۸۹
در باختن ۱۹۴	خودبین ۱۰۴
در بانی ۵۲	خودبینی ۷۹
در بایست ۸۶	خود را ندیدن ۵
در بر گرفتن ۴۹ - ۵۰	خودی ۱۴۸ - ۱۶۷ - ۲۰۹
در بستن ۶۸	خورشید اندودن به ۱۵۳
در پی ۱۷۶	خوشاب ۱۹۹
در تاختن ۱۹۴	خوش خوش ۱۱۳
در چنگ آمدن ۸۴ - ۸۵	خوشدلی ۲۱
در خور ۱۱۴	خوشه چین ۷۸
در خوشاب ۱۹۹	خوشی ۱۹۸
درد دادن به ۲۶	خون شدن جگر ۶
درد گنه ۱۳۹	خون شدن دل ۱۲۳
در دیده کردن ۷۰	خون کردن جگر ۴۷
در رحمت ۱۰۱	خون گریستن ۱۵۵
در رفتن ۱۷۷	خویشان ۱۴۹
در سر (چیزی) شدن ۲۳ - ۱۶۸	خویشتن پرستی ۷۹
در شمار آمدن ۱۷۵	خیال باطل ۱۳۷
در صفا ۸۸	خیمه زدن بر ۱۶۸
در غلط بودن ۱۶۸ - ۲۰۵	*
در گاه ۱۰۱	«۵»
در گذشتن ۶۵	داده ۱۹۷
در گرفتن ۴۹	دار فنا ۱۰
در گشاینده ۲۱۶	داغ نهادن بر ۱۱۵
در گشودن ۱۸۲	دام ۱۳۰
در گه ۱ - ۴۱ - ۱۰۲ - ۱۴۵ -	دامن دیدار ۸۵
۱۶۵ - ۲۰۹	دامن شب ۲۱۵
درمان ۱۳۸ - ۱۴۱ - ۲۰۸	دامن عشق ۲۹
درمان دادن ۱۸۰	

دلیل ۲۱۴	درمانده ۲۱۴
دماغ ۱۱۵	درمان کردن ۱۶۳
دم زدن ۶۶-۲۰۰-۲۱۴	درنگریستن به ۱۳۴
دمساز شدن ۱۴۷	درنهادن ۶۳
دمی ۴۶-۸۲-۱۴۷	درنیستی ۷۲
دنیا طلب ۱۹۲	درونی ۲۱۱
دنبی دون ۴۳	درویش ۹۲
دو جهان ۹-۵۰-۶۷-۹۶-۱۹۲	دریافتن ۹۸-۱۶۱-۱۹۵
دودمان ۹۵	دریای ازل ۳
دودیده ۱۰۵-۱۱۲	در «یحیون» ۱۲۹
دور شدن از ۲۰۸	دریغ ۳۳
دور کردن از ۱۳۶	دریغ آمدن از ۱۷۲
دوست داشتن ۵۶-۱۱۶	دست امید ۱۷۸
دوستی ۱۶۵	دستبوس ۱۳۵
دوسرا ۷	دست دادن ۱۱
دوکون ۱۲۷-۱۸۴	دست رسیدن ۱۴۲
دولت ۱۱-۶۴	دست (کسی) گرفتن ۱۹-۹۸-
دونیمه کردن ۱۷۰	۱۰۰-۱۲۸-۱۴۶
دهره ۱۸۱	دستگیر ۱۰۰-۱۱۱-۲۱۶
دیدار ۲۰-۴۵-۸۵	دشوار ۲۱
دیر ۴	دفتر عشق ۱۱۶-۱۷۵
دیندار ۷۵	دفتر هستی ۱۴۸
دیوانه ۶۴	دلبر ۵۰-۶۹-۸۶-۱۷۷
دیوانه کردن ۶۷	دل بردن ۶۹
*	دلبر گرفتن از ۵۰
«ذ»	دلجو ۸۲
ذات ۴۴	دلر با ۲۰۲
ذوالجلال ۴۱-۱۸۲	دلریش ۳۶
*	دلزننده ۷۷
	دلشدگان ۶۹
	دل مسکین ۱۲۳

«ر»

- رشك بردن از ۴۲
 رضا ۱۶ - ۲۶ - ۶۶ - ۱۳۱ -
 ۱۵۱
 رضای (کسی) جستن ۷۳
 رفته ۱۶۱
 رقص کردن ۱۱۳
 رکا بدار ۱۷۵
 رگ روح ۵۷
 رنجور ۱۹۲
 رنجور شدن ۲۵۸
 رندی ۱۳۶
 رنگ بر چهره نداشتن ۱۲۵
 روزان ۱۸۸
 روزانه ۱۵۲
 روز عجز ۱۲۸
 روز عرصات ۱۴
 روز قیامت ۱۸۵
 روزگار ۱۷۴
 روز نشور ۱۱-۱۸
 روزه ۱۵۳
 روزی دادن ۱۴۹
 رو سیه ۱۲۵
 روشن کردن ۱۶۴
 روشن گردیدن ۱۶۴
 رو کاسته ۱۲۶
 روی پوشیدن از ۳۳
 روی سیه ۱۳۲
 رها کردن ۹۶
 رهبان ۵۸
 رد بردن ۳۳
 راحت جان ۱۵۱
 راحت دادن به ۲۶
 راحت روح ۳۵
 راحم ۱۹۱
 راز داشتن با ۴۱
 راز دل ۲۵۸
 راز کردن ۶۸
 راز گفتن ۱۵۲
 راضی ۱۹۷
 راضی شدن ۱۹۷
 رام شدن ۱۳۳
 راه ۱۲۶
 راه پیمودن ۱۵۸
 راه خدا ۱۲۴
 راه دادن ۱۷۹
 ربودن ۸۶
 رتبت (کسی) را جستن ۳
 رحم ۹۱
 رحمان ۱۹۱
 رحمت ۲۵ - ۹۸ - ۱۵۱ -
 ۱۸۵ - ۱۳۹
 رحمت خدا ۲۵۴
 رحمت خداوندی ۱۹۱
 رحیم ۱۹۱
 رد شدن ۲۵۹
 رسالت ۱۷۵
 رسته عشق ۱۷۶
 رسم پاسبان ۴۵
 رسوا ۱۳۶
 رشته ۱۷۸



ژند [ه] ۲۵۱

*

«س»

ساحت هستی ۱۴۸
ساختن ۱۳ - ۱۲۵
سازداشتن با ۴۱
سالک ۶۱ - ۷۴
سالک شبرو ۷۴
سایه‌داری ۱۳
ستار ۱۹۱
ستمکار ۷۱
ستودن ۱۹۸
ستیزه‌کار ۲۵۲
سجاده نشین ۵۵
سجده ۱۵۳
سحر گاه ۱۷۹
سخن فضول ۴۵
سر ۸
سرباری ۱۹۵
سربرون کردن از ۴۷
سر در پیش فکندن از ۱۱۴
سر رشته ۹۵
سرقصه ۱۵۷
سرگشته ۱۵۲
سرگشته شدن ۳۵
سرگشته شده ۱۷۸
سرمایه ۷۵-۱۷۳
سرمایه عمر ۲۲
سرمست ۱۱۳
سرمست کردن از ۱۶۵

ره حق ۱۶۲

ره درد ۲۵۷

ره دین ۶۳

ره صدق و صفا ۶۲

ره عشق ۲۵۹

رهگذر ۱۵۵

ره‌نماینده ۲۱۶

ریاضت دادن ۴۵

ریسمان ۱۸۹

*

«ز»

زآن پیش ۱۲۵

زاهد ۱۵۴

زبون کردن ۴۷

زخم ۹۹

زخمه ۹۹

زرق ۱۶۷

زمانه ۴۷ - ۱۸۸

زمین بوسیدن ۱۳۵

زندگانی ۲۲

زهر غم ۱۷۲

زهره ۱۸۱

زیارت کردن ۱۲۴

زیب ۴۷

زین کردن ۶۹

*

«ژ»

ژاله

ژاله شب ۱۱

«ش»	سرمه ۷۵
شاخ برهنه ۱۳	سرنشتر ۵۷
شادکردن ۱۳۹	سرور ۹۶
شاد نشستن ۲۱	سر و سودا ۲۸
شادی ۶۵	سروقد ۸۲
شاهد ۱۴۳	سفر فرمودن ۸۹
شاهی ۳۷	سفر کردن از ۱۵
شبان ۱۸۸	سگ صفت ۲۵
شبر و ۷۴ - ۷۷	سگ نفس ۷۸
شبر و سالک ۷۴	سنگدل ۲۵
شب گور ۱۸	سوار ۱۷۵
شبنم عشق ۵۷	سؤال ۱۲۱
شراب عشق ۱۶۵	سوخته ۴۱ - ۴۹ - ۱۷۸
شرع ۱۲	سودا ۱۷۴
شرفداشتن بر ۱۲۵	سودکردن ۸۵ - ۱۴۵
شرم ۱۲۲	سوز ۶۵ - ۶۱
شرم گنه ۱۱۴	سوزان ۲۵۵
شرمنده ۱۹۱	سوزاندن ۱۲۲
شرمنده کردن ۱۴	سوز دل ۱۸۹
شفا ۱۸۵	سوزنده ۷۶
شکرانه ۹۲	سهل ۲۱ - ۷۶ - ۸۵
شکر شدن ۱۷۲	سیاره عشق ۱۵۷
شکر کردن ۴۶	سیر آمدن از ۱۵۵
شکر (چیزی) گزاردن ۹۲	سیرت ۲۱۲
شکستگان ۳۲	سیرشدن ۱۳۳
شکسته ۸۶ - ۱۱۳	سیرگردیدن ۱۲۶
شکسته بال ۲۵۵	سیل خون ۴۳
شکسته داشتن دل ۳۲	سینه سوزان ۲۵۵
شکفته شدن ۱۱	*
شمار کردن ۴۶	

صفه ۲۰۶	شمع رخ ۱۴۷
صفیر ۸۳	شمع صفت ۲۰۶
صالح ۳۳	شمع غم ۱۴۴
صنع ۴۱	شناختن ۱۵ - ۶۷ - ۱۲۵
صنم ۶۹-۱۶۷	شور ۵۷
صید ۱۰۳	شوق ۴۱
*	شهادت ۱۸۶
«ض»	شهباز ۱۴۷
ضمیر ۱۱۱-۱۶۴	شهره نگار ۹۳
ضیا ۱۶	شهشه ۲۱۱
*	شهوت ۳۱ - ۵۱
«ط»	شیب ۱۰۳
طاعت ۴-۱۶-۹۲	شیدا ۶۱
طالب ۱۸	شیر خداوند ۱۲۱
طالع ۳۹	شیرین نفسی ۱۶۶
طالع گردیدن ۳۹	*
طامات ۶۲ - ۱۵۳	«ص»
طبع ۴۸ - ۵۳	صابری ۱۸۵
طلب ۲۱۵	صاحب درد ۱۸۸
طلبیدن ۱۲-۱۳-۲۱-۱۴۱ -	صاحب معراج ۹۶
۱۴۳	صبح خیزی کردن ۱۶۶
طمع ۱۳	صبح فرج ۳۹
طواف کردن ۱۱۶	صبح نماینده ۲۱۵
طوفان ۱۲	صبح وصال ۱۵۲
طینت ۱۳۴	صبر ۲۷
*	صبح ۳۵ - ۱۷۸
«ظ»	صحبت ۷۶-۲۰۶
ظن بردن ۱۵۴	صحرای بهشت ۸۴
*	صدق ۱۰۴
	صفات ۲۱۷

«ع»

عنایت خدایی ۵۵

عنبرین بوی ۱۷

عود ۱۳۲

عود کردن ۱۴۵

عهد و پیمان ۵۴

عیار ۱۱۸

عیاروار ۱۱۷

عیال ۶۷

عیانی ۲۱۷

عیش ۹۴-۱۶۴

*

«غ»

غارت کردن ۸

غریبی ۳۷-۹۴

غزا کننده ۱۷۵

غصه ۶۵

غفار ۱۹۱

غلط ۱۲۷

غم خوردن ۱۱۴-۱۳۲

غمگین ۱۳۹-۱۴۴

غمناك ۱۴۵

غیب ۱۴۳

غیور ۹۷

*

«ف»

فارغ دل شدن ۱۵۷

فاش ۱۳۶

فاقه ۱۸۷

فانی ۲۱۶

عاجز ۱۲۸

عاشق ۲۹-۴۲-۴۸-۵۴-

۶۴-۹۳-۱۵۷-۱۶۴-

۱۶۸

عاشق کشتن ۱۷-۶۹

عاشقی ۱۴۵

عاصی ۱۶

عافیت ۲۵۱

عالم راز ۱۵۳

عالم عشق ۱۷۵

عالم قدس ۱۳۷

عتاب کردن ۶۹

عجز ۱۱۱

عدل کردن ۱۱۹

عذار ۱۷

عذر آغازیدن ۱۷

عذرپذیر ۹۸-۱۱۱

عذرپذیرفتن ۱۱۱

عرض کردن ۱۵۲

عزت ۱۳-۱۸

عشاق ۵۸

عصیان ۲-۱۷۵

عطا ۱۶

عفو ۱۲۸

عقبی طلب ۱۹۲

علیا ۳

علی اعلیٰ ۷

عمر بر باد کردن ۱۶۱

عنایت ۹۵

فنگار ۱۰۵	فتح باب ۱۹۹
فن ۱۶۷	فتنه ۵۷
فهم کردن ۳	فتوح ۳۵
فیض رساندن به ۱۳۷	فخر کردن ۱۹۳
فیلسوف ۱۲	فدا ۳۸
*	فراز ۱۰۳
«ق»	فراق ۳۷
قبر ۱۲۱	فربه گردیدن ۴۰
قبضه قدرت ۱۳۸	فرد شدن ۴۴
قبله ۵۸ - ۱۵۳	فرقت ۹۴
قدرت ۱۳۸	فرق کردن از ۲۵
قدس ۱۳۷	فرمان ۱۳۸
قدم برگرفتن ۴۹	فرمان (کسی) بردن ۱۳۲
قرار ۵۲	فرمودن ۸۸ - ۱۳۲ - ۱۹۹
قرار کردن ۴۶	فرنگ ۱۲۰
قصد کردن به ۱۰۷	فروچکیدن ۵۷
قصد (چیزی) کردن ۱۴۲	فرو گذاشتن ۱۹۱
قطره ۵۷	فرو گفتن ۸
قطره باران ۱۴	فرباد (کسی) داشتن ۱۴۴
قفس ۸۳ - ۱۴۷	فرباد رس ۱۹۵
قفل ۱۸۲	فرباد کردن ۱۳۹ - ۱۶۱
قلندر ۱۱۷	فزون کردن از ۴۷
قم‌اللیل ۷۷	فسق ۵۵
قناعت ۱۳ - ۲۰۱	فضل ۱۰۶
قوت عشق ۱۲۷	فضل کردن ۱۱۹
قول بد ۱۳۷	فضول ۳۳ - ۴۰
قهر کبریایی ۵۵	فضولی ۱۶۲
قیل و قال ۷۲	فعل بد ۱۳۷
*	فغفور ۱۹۳
	فقر ۷۰

کوتاه شدن ۳۶
کوی امید ۲۷
کوی عشق ۸۵
کوی ملامت ۱۱۷
*

«گ»

گبر ۱
گدا ۹۰ - ۱۵۰
گداختن ۱۲۵
گذاشتن ۱۲۷ - ۱۳۶
گذاشتن با ۱۵
گذشتن ۱۰ - ۱۴ - ۴۲
گرد تمنا ۹۱
گردش ایام ۹۴
گردنشستن ۴۴
گردیدن ۴۸
گرسنه ۱۲۶
گرفتن ۲۴
گرم شدن ۱۹۰
گرو گشتن ۱۷۶
گریه سحرگاه ۱۷۹
گزاردن ۹۲
گزیدن ۱۱۰ - ۲۰۶
گسلیدن ۵۶
کشاینده ۲۱۵
گل شدن ۵۷
گلشن ۱۱۵
گلشن کردن ۱۶۴
گله کردن ۱۶۵
گم گردیدن از ۲۱۱

«ک»

کار (کسی) ساختن ۱۰۲
کاشتن ۱۸۳
کافر ۱-۷۵
کافر گردیدن ۴۴
کافل ۲۱۳
کافی ۲۱۳
کام دل ۱۵۱
کاینات ۴۴
کبریا ۳۳ - ۴۴
کبریایی ۵۵
کرده ۸۰
کرم ۹ - ۱۹ - ۹۲ - ۱۰۶ -
۱۰۹ - ۱۱۲ - ۱۶۳
کریم ۱۱۲ - ۱۴۵ - ۱۹۱
کریمی ۱۱۲
کژدم نفس ۶
کشن (کسی) طلبیدن ۲۱
کشته ۹۷
کشته شدن ۲۹-۹۷
کشته شده ۱۷۸
کشتی ۱۲
کعبه دل ۱۲۴
کعبه صورت ۱۲۴
کلبه دل ۱۲۶
کلید ۱۹۹
کلیسایبی ۵۵
کمال ۵۰
کم کردن ۲۰۷
کنج ۹۳
کوتاه ۳۶

مانده ۹۳
 مأوا ۱۵
 متظالع گردیدن ۳۹
 متقاضی ۱۹۷
 مجرد شدن ۲۵۹
 مجردی ۲۵۶
 مجروح ۳۵
 محتاج ۱۴
 محتاج شدن به ۱۴۹
 محتاج گرداندن به ۲
 محرم راز ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۰۴
 محروم ۱۰۱
 محض ۷۵
 محفوری ۱۹۳
 محل ۵۴
 محو شدن ۱۳۷
 مخالف ۱۳۱
 مخمور ۹۷
 مدام ۷۱
 مراد ۴۵ - ۹۶ - ۲۵۷
 مراد جانی ۲۲
 مرتبه ۷۹ - ۸۶ - ۱۸۷
 مرد شدن ۲۵۷
 مردمك دیده ۵
 مرقع ۶۲
 مرکب عشق ۱۷۵
 مست شدن ۱۱۳ - ۱۴۶
 مستغنی کردن از ۹
 مستقبل ۱۹۷
 مستمند ۱۴۷
 مستی ۱۴۶

گناه کردن ۱۳۱
 گنج ازلی ۱۸
 گنج حکمت ۱۶۶
 گنج روان ۱۸۴
 گنه ۱۱۱
 گنهان ۱۱۴
 گنه کردن ۱۲۸
 گوش خرد ۱۹۹
 گوش دل ۸
 *
 «ل»
 لاغر گرداندن ۴۵
 لال ۲۰۰
 لاله شب ۱۱
 لا نقط ۱۵۸
 لایق ۳-۱۶۳
 لب گشودن ۱۸۵
 لطیف ۷ - ۱۶ - ۵۰ - ۱۱۲ -
 ۲۵۳
 لعل نگین ۱۳۵
 لوای کوثر ۹۶
 لوث ۱۴۸
 *
 «م»
 مائل ۵۳
 ماتم ۶۰
 ماضی ۱۹۷
 ماندن ۱۷۷
 مانند ۱۸۹

من بنده ۱۸۳	مسکین ۱۹ - ۱۲۳
منت ۷	مسلمانی ۱۲۵
منتظر شدن ۱۳۸	مشت ۱۱۹
منزل ۲۷	مشکبیزی کردن ۱۶۶
منفعل ۱۳۷	مطلع امید ۳۹
منصور ۱۹۲	مطلقاً ۳۴
منیر ۹۹	منظهر ۱۷۶
موجود کردن ۱۴۵ - ۱۵۶	مظفر ۱۹۲
مورچه ۴۱ - ۲۱۴	معذور ۹۷
مولی ۱۹۲	معراج ۹۶
مولی طلب ۱۹۲	معشوق ۱۱۳
موی سپید ۱۳۲	معشوقه ۱۵ - ۵۳ - ۱۱۸ - ۱۵۴
مه گردیدن ۴۵	مغرور شدن ۲۵۸
مهل ۷۶	مغز سر ۵۱
مهمات ۱۸۲ - ۲۱۳	مغفور ۱۹۳
مه نو ۱۲۶	مفاخرت کردن بر ۷۷
میدان هلاک ۱۱۷	مفتاح ۱۹۹
میل ۷۷	مقام ۱۵ - ۱۵۸ - ۱۳۵
*	مقامر ۱۱۷
«ن»	مقدس ۱۷۶
ناآمده ۱۶۱ - ۱۹۵	مقربان ۸ - ۱۸۷
ناامیدی ۱۳۲	مقصود ۹۶ - ۱۳۵ - ۲۱۲
نااهل ۷۶	مقصود دل ۲۲
نایبخته ۸۱	مقیم ۱۵۸
ناچیز شدن ۲۵۷	مل ۲۵۲
نادیده کردن ۷۵	ملامت ۱۱۷
نازنین ۱۴۳	ملك دل ۳۶
نازیدن ۱۰۴ - ۱۰۶	مما ۱۴
ناکرده ۸۵	ممالك ۴۴ - ۲۵۱
ناگاهی ۱۲۳	منازل ۱۵۷
	من بعد ۱۵

نوازیدن ۹۹	نالان ۲۰۰
نورچشم ۳۸	نالهازار ۱۰۵
نور حق ۱۹۴	ناله شب ۱۱
نوردادن ۲۰۶	نام و ننگ ۲۳
نور سیه ۱۵۸	نثار کردن ۱۴۲
نوش توحید ۶	نجات ۹ - ۱۴
نومید ۲۰ - ۱۴۵	نجات طلبیدن ۱۲
نومید کردن ۴۱	نخوت خواجگی ۱۱۵
نومیدی ۱	ترار ۷۱
نهال ۱۸۳	ترع ۱۲۱
نهان گیتی ۱۵۸	نشان دادن ۳۴
نهانی ۲۱۷	نشانندن ۱۸۱
نیاز آوردن به ۱۰۱	نشان کردن ۱۵
نیاز داشتن ۴۱	نشیده کردن ۷۰
نیازمند ۶۱	نص جلی ۲۰۳
نیست ۷۹	نصیب گرفتن از ۱۸۱
نیست شدن ۱۴۶	نصیبه ۱۸
نیست کردن در ۱۶۰	نظاره ۱۵۳
نیستی ۵۳ - ۷۵	نظرافتادن به ۱۳۴
نیش زدن ۶	نظر فرمودن در ۸۹
نیک شدن ۲۷	نعمت داشتن ۹۲
نیک و بد ۵۲-۵۹-۶۰	نفس ۳۰ - ۴۰ - ۸۸
نیکی ۲۶	نفس اماره ۸۸
نیم شب ۱۶۴	نفس پلید ۵۱
نهی ۱۲۷	نفس زدن ۶۶-۱۱۰
*	نقطه مشکل ۱۵۷
«و»	نکونام ۶۲
واقع گردیدن ۳۹	نگار ۹۴ - ۱۴۶ - ۲۰۵
واقف اسرار ۱۱۱	نمودن ۹ - ۱۴ - ۶۳ - ۲۱۶
واگذاریدن ۹۱	ننگ آمدن ۸۴ - ۸۵
	نواختن ۹۹

همچنین ۷۸	والله ۵۰
همدم ۱۵۲ - ۱۵۴	واویلا ۱۵
همسنگ ۱۳۳	وثاق ۳۷
همگی ۱۵ - ۲۴ - ۲۱۱	وجود ۲۴ - ۵۰ - ۵۳ - ۸۹ -
همشین ۷۸	۱۴۸
همشین کردن با ۱۸۷	وجود پرداختگان ۱۵۹
همفس ۱۹۶	وحدت ۲۱۰
هنگام سؤال ۱۲۱	وصاف ۲۱۷
هوا ۳۱ - ۵۱ - ۸۱ - ۱۷۶ - ۲۰۴	وصال ۹۳ - ۱۲۲ - ۱۵۲ -
هیچگه ۱۴۴	۱۵۹ - ۱۶۸ - ۱۷۷
*	وصال دادن ۷۲
«ی»	وصف کردن ۲۱۷
یاد آمدن ۸۲	وصل ۶۰ - ۸۳ - ۸۷ - ۱۲۲ -
یاد (چیزی) بردن ۹	۱۳۵
یاد کردن از ۱۳۹ - ۱۶۱	وصل (کسی) جستن ۲۱
یاری طلبیدن از ۱۳	*
یحیهم گفتن ۱۲۹	«ه»
یتیم ۱۱۲	هر نفس ۴۰
یکبارگی ۱۴۶	هست شدن ۱۴۶
یکباره ۱۶۰	هست کردن ۱۶۰
یکدله ۱۶۵	هستی ۵۳ - ۷۵ - ۷۹ - ۱۴۸ -
یگانه ۱۱۸	۱۹۴ - ۲۱۱
یله کردن ۱۶۵	هلاک ۱۱۷
***	هلاک شدن ۱۱۹
	هلیندن ۱۱۸



فهرست اعلام

رسول ثقلین ۱۷۰	آدم ۵۷ - ۸۱ - ۱۵۴
زهرا (ع) ۷	آل عبا ۷
شاه قرشی ۱۹۸	ابوبکر ۱۹۸
عرصات ۱۴ - ۱۷۰	بدر ۱۷۰
علی (ع) ۷ - ۱۹۹	پراق ۵۳
علی بن ابیطالب (ع) ۱۲۱	بلال حبشی ۱۹۸
قارون ۲۱۲	بوتراب ۱۹۹
قرآن ۱۲	بهشت ۸۴
کعبه ۴ - ۱۲۴	پیغمبر (ص) ۹۵
محمد (ص) ۷	جبریل (جبرئیل) ۱۷۵ - ۲۱۲
مرتضی علی (ع) ۲۰۳	جیحون ۱۵۵
منصور ۹۳	چین ۱۹۳
موسی ۲۱۲	حسن (ع) ۷ - ۱۷۰
نبی (ص) ۱۹۹	حسین (ع) ۷ - ۱۷۰
نوح ۱۲	حنین ۱۷۰
هارون ۲۱۲	حیدر ۹۵
یحیی ۳	خراسان ۱۱۲
یزید ۲۱۲	خضر ۲۲
	دوزخ ۱۲۰
